

خط مشی سیاسی سازمان

دوره دوم - سال هفتم - شماره ۸۱
اول آذر ۱۳۶۹ - ۸ صفحه

۲۰ بروز

رویدادهای اخیر در ایران نشان داد که جانشینان خمینی کوچکترین مقاومتی را در برابر تحکیم پایه‌های حکومت استبدادی خود تحمل نمی‌کنند. حتی کسانی و نیروهای از درون حکومت که با نحوه تقسیم قدرت موافقت کامل ندارند، در معرض حذف و تصنیف و سرکوب قرار می‌گیرند. حرف آخر را بالائی‌ها می‌زنند، بالائی‌هایی که مشرف و عیت‌شان رانه از رای و اراده مردم، بلکه از اصل "ولایت فقیه" می‌گیرند.

مابانوع حکومتی مواجه هستیم که با رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی قابل مقایسه است. با این تفاوت که اگر آپارتاید برای یک اقلیت حق انتخاب قائل است، رژیم ولایت فقیه حق انتخاب را از همه مردم گرفته و در همان قانون اساسی خودش از پیش‌اداره همه امور، از قانونگذاری و اجرائیات گرفته تا تفاوت رادر اختیار و انحصار یک صنف خاص قرار داده است. این رژیم بر نفی حاکمیت مردم و اراده مردم استوار است، چیزی که صریحاً آن را می‌گوید. بنابراین همانطور که در برابر رژیم آپارتاید، شعار "هر نفر یک رای" همواره صحت خود را حفظ کرده و خواهد کرد، در برابر رژیم ولایت فقیه هم پانشاری بر اصل حاکمیت مردم، امکان انتخاب آزاد مردم و نفی آن شیوه حکومت که منشأ اعمال قدرت را چیز دیگری جز اراده مردم می‌داند، همیشه حقانیت داشته و خواهد داشت.

در باره استحاله و اصلاح رژیم مباحث گسترده‌ای میان نیروهای سیاسی جریان داشته است. به نظر من، ما باید قبل از بحث در باره "ماهیت" و "سرسشت" نیروهای سیاسی حاکم، نخست موضع خود را در این مورد مشخص کنیم که آیا از نظر ما، رژیم ولایت فقیه به مثابه شیوه تئوکراتیک حکومت، رژیمی که در آن حق مردم در تعیین سرنوشته خود نفی شده و می‌شود، و حرف آخر را نه مردم که کسانی می‌زنند که خود را به نمایندگی یک قدرت آسمانی روی زمین منصوب کرده‌اند، اصلاح پذیر است یا نه. آیا می‌توان بدون نفی اصل "ولایت فقیه" که حاکمیت مردم بر سرنوشته خویش سید یا نه، همان من، هیچ سازشی میان حق تعیین سرنوشته مردم و "ولایت فقیه" قابل تصور نیست. هر راهی به سوی دمکراسی و حاکمیت مردم، از نفی کامل "ولایت فقیه" می‌گذرد. همانگونه که رژیم آپارتاید فرم پذیر نیست، ولایت فقیه را نیز نمی‌توان اصلاح کرد.

این یک واقعیت است که برای دستیابی به هدف پایان دادن به رژیم ولایت فقیه و برقراری دمکراسی، نیروی متحد همه جریاناتی که اصل حاکمیت مردم را می‌پذیرند لازم است. مشی سیاسی ما باید در خدمت ایجاد چنین اتحادی باشد. بدیهی است که رسیدن به این اتحاد ساده نیست.

نیروهایی که اصل حاکمیت مردم و نشأت گرفتن قدرت از رای و اراده مردم را می‌پذیرند، و نه تنها در حرف، بلکه در عمل هم برای آن مبارزه می‌کنند، می‌توانند در ارزیابی از حد ثبات یا بی‌ثباتی، حد بحران زندگی رژیم و کلا وضع سیاسی کشور اختلاف داشته باشند. اختلافی که می‌تواند به ارائه راهها و شیوه‌های متفاوت در برقراری دمکراسی بیانجامد. مهم این است که ما اینگونه اختلافات را ملاک و معیار مرزبندی میان نیروهای سیاسی قرار ندهیم یا پایبندی و تعهد نیروهای سیاسی به دمکراسی با همه متعلقات آن را، متعلقاتی که آزادی احزاب، انتخابات آزاد، آزادی‌های فردی و غیره را در بر می‌گیرد. به نظر من حدود و مرزهای اتحادها و مخالفت‌ها را باید پایبندی به اصول اولیه دمکراسی تعیین کند و نه نحوه ارزیابی از شرایط سیاسی فعلی موجود یا حد بحران زندگی رژیم.

شعارها و تاکتیک‌هایی که ما در مبارزه برای دمکراسی برمی‌گزینیم، باید نه تنها متضمن نفی شیوه کنونی حکومت، بلکه در برگیرنده و چه اثباتی، یعنی آن چیزی باشد که ما می‌خواهیم به جای رژیم فعلی بنشانیم. ما باید بگوئیم که خواهان چه نوع رژیم و چه نوع شیوه حکومت برای ایرانیم. به نظر من، در بخشی از نیروهای چپ، پس از سپری شدن دوره‌ای که در آن، این نیروها حتی حاضر به یک قدم عقب نشینی از یک شکل حکومت خاص و هم‌مونی این یا آن نیرو در چنین حکومتی نبودند، اکنون زمینه یک نوع ساده کردن بیش از حد تقاضای فراهم شده است. بدین ترتیب که عبارت "اینها باید بروند" راه زبان متعارف سیاسی ترجمه کنیم و خود را در قبال آنچه باید جای "اینها" را بگیرد، مسئول ندانیم، و یا بدین اکتفا کنیم که خوب، اینها باید بروند، حالا چگونه و با اعمال کدام نیرو و از چه راه، معلوم نیست.

شعار "انتخابات آزاد" در مرحله فعلی در برگیرنده همه آن چیزهایی است که نیروهای طرفدار حاکمیت مردم و دمکراسی را از ولایت فقیه و سایر اشکال استبدادی حکومت، جدا و آثار اولیه هر نوع دیکتاتوری و دیکتاتور منشی متحد می‌کند. این شعار در برابر رژیمی که بر نفی حاکمیت مردم استوار است، شامل وجه اثباتی نیز هست، و راه پایان دادن به حکومت استبدادی را هم نشان می‌دهد.

گروه کار تدارک استاد کنگره دوم، در جهت اجرای برنامه تعیین شده، در آبانماه گذشته، میزگردی پیرامون خط مشی سیاسی سازمان برگزار نمود. در این میزگرد در فتاوت، تبابان (عضو شورای مرکزی و مسئول گروه تدارک استاد)، سیامک بهزادی (عضو شورای مرکزی و سر دبیر نشریه اکثریت)، ن. بروز، قربانعلی عبدالرحیم پورومهدی فتاپور شرکت داشتند. ابتدا مسئول گروه تدارک استاد تحلیل کوتاهی از چشم اندازها و روندهای قابل پیش بینی آرایه داد و سپس شرکت کنندگان به بحث پیرامون جوانب مختلف مربوط به خط مشی سیاسی سازمان پرداختند. مباحث صورت گرفته در میزگرد فوق را در زیر می‌خوانید:

ف. تبابان

بمتر است بحث را با ارزیابی روندها و تحولاتی که درج، آپیش می‌رود، شروع کنم. زیر ارزیابی از روندهای آتی در تدوین مشی و اتخاذ تاکتیک‌ها جای شاخصی دارد. رژیم هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی و هم در زمینه‌های دیگری مثل فرهنگی و اخلاقی و اجتماعی در بحران است. بحران سیاسی‌اش توی این یک ماهه اخیر بویژه تشدید شد و خصم‌هایی فراتر از آن چیزی که در سابق بود نشان داد. عمده‌ترین این خصم‌ها تمرکز نبردها حول شخص ولی فقیه بود. خامنه‌ای بعنوان ولی فقیه به نحو خیلی آشکاری زیر سؤال رفت و زیر سؤال رفتن خامنه‌ای، جدا از تلاشهایی که شد تا خود مقام ولایت فقیه خارج از حیطه انتقاد بماند، باعث شد که در واقع آخرین سنگر مقدس جمهوری اسلامی و ستون فقرات آن مورد حمله قرار گیرد و بی‌اعتبار شود و قداستی که داشت برای خود نیروهای خط امامی، فرو بریزد. خصم دیگرش بروز درگیری‌های خیابانی بود که هر چند برای این دوره نمونه‌وار است اما در ادامه خود می‌تواند به یک وجه از درگیریهای حکومتی تبدیل شود. الان تا حدودی کف‌کشها فرونشسته و ثابت شده که خط امام توان رویارویی گسترده با ائتلاف خامنه‌ای - رفسنجانی را ندارد، ولی روشن است که در دوره‌های آتی باز هم این نبردها با تضادها و فعلی و تازه‌تر و خواهد آمد و از نظر سیاسی نمی‌شود از تثبیت حکومت صحبت کرد.

از نظر اقتصادی بحرانی که وجود دارد، بسیار شدید است. خود دست اندرکاران حکومت اخیر اعلام کرده‌اند که اگر بر فرض برنامه ۵ ساله دولت رفسنجانی بطور کامل اجرا شود، از نظر سطح تولید تازه به سال ۳۶ می‌رسند. بیکاری را ۱۴ درصد اعلام کرده‌اند. علاوه به آن حدود ۳ میلیون نفر دیگر هم در واقع بیکارند. طبق آمارهای اعلام شده حدود ۴ هزار تومان هر خانواده در ماه کسری درآمد دارد. بیش از ۲۰ میلیون نفر قادر به تامین حداقل مواد خوراکی مورد نیاز و کم برای خانواده خود نیستند. اینها نشان میدهد علیرغم همه تلاشهایی که می‌کنند تا نشان بدهند، گشایشهای اقتصادی صورت گرفته، وضعیت اقتصادی کماکان به شدت بحرانی است و چشم انداز حل آن وجود ندارد.

نارضایتی مردم نیز روشن است. نارضایتی وجود دارد و رو به افزایش است و همه هلاهی را که نشان می‌دهد این رژیم در چه بحران بزرگی است می‌توان دید. اما یک عامل عمده یعنی آلتر ناتویبی که بتواند از این وضعیت استفاده کند، وجود ندارد. یا توجه به این کمبود بزرگ، باید تاکید کرد که رژیم در چشم انداز آینده ماندنی است و در این چشم انداز از نظر سیاسی خصم استبدادی‌اش بیشتر می‌شود و از نظر اقتصادی به یک سری رفرم‌ها دست می‌زند، که در مورد تأثیر آنها روی حل بحران باید جداگانه بحث کرد.

این واقعیتی است که ما اکنون با آن مواجه هستیم یعنی ادامه حکومت فعلی با ویژگی‌هایی که هبارتند از عدم تثبیت سیاسی آن، ادامه بحران اقتصادی و یک جامعه ناراضی بدون ثبات و آسستن تحولات پیش‌بینی نشده. این واقعیت بر روی مشی سیاسی ما تأثیرات خودش را باقی می‌گذارد. الان موضوع اصلی بر دو محور متمرکز است. یک مشی است که با توجه به دوام جمهوری اسلامی در آینده قابل پیش‌بینی، تکیه خود را روی اصلاحات در چهار چوب رژیم قرار می‌دهد و دیگری مشی‌ای که خواهان مبارزه برای برکنار کردن رژیم - صرف نظر از شکل آن - می‌باشد.

من صحبتیم را در ادامه صحبت های رفیق پرواز آغاز میکنم. در این بحث ما باید دو موضوع را که متأسفانه در مباحث ما اغلب بدون تفکیک از یکدیگر مطرح میشوند از هم تفکیک کنیم. ابتدا اینکه هدف سازمان ما چیست ما چه نوع رژیمی را خواستاریم و معتقدیم کدام رژیم میتواند مسائل جامعه ما را بهتر حل کند. نکته سازمان تصویب کرد که ما خواستار سوسیالیسم هستیم و در مورد رژیم سیاسی ما خواستار رژیمی دموکراتیک هستیم و برای دموکراسی در تمام ابعاد ما بزرگ میکنیم. ما خواستار جدائی کامل دین از دولت هستیم. خواستار استقلال و قدرت داشتن انجمن های محلی و تشکلهای توده ای و کارگری هستیم. مخالف تمرکز تمامی قدرتیست خواستار استقلال رسانه های گروهی از قدرت اجرایی هستیم و مجموعه خواسته هایی که در برنامه سازمان منعکس میگردد مجموعه ای خواسته های جایگاه ما را در جامعه و سمت گیری اجتماعی ما تعیین میسازد. موضوع دوم اینست که ما چه پیشنهاد های مشخص و عملی در راستای دستیابی به اهداف فوق الذکر ارائه میدهیم. با کدام خط مشی و با همکاری کدام نیروها میتوان در وضعیت مشخص امروز امکانات ضروری این راه را فراهم نمود. این موضوع بحث امروز ماست. شاید درست ترین بود که ما بحث را از موضوع هویت و برنامه سازمان آغاز کرده و سپس به بحث خط مشی سیاسی و شعار سازمان میپردازیم. زمانیکه ما از اهداف و برنامه های سازمان صحبت میکنیم طبیعتاً ما بعنوان یک نیروی سیاسی دارای سمت گیری اجتماعی بوده و برنامه ها و خواسته های ما ویژگیهایی متمایز با سایر نیروهای اجتماعی خواهد داشت و وجهی از آن ممکنست. در تعادل نیروی کنونی جامعه تا مدتهای طولانی امکان تحقق نداشته باشد. طبیعتاً ما همواره میبایست در جهت وجود آوردن شرایط مساعد برای تحقق آن بکوشیم ولی زمانیکه ما از خط مشی سیاسی سخن میگوئیم باید تا توجه به ذمینت توده های مردم، وضعیت مشخص نیروهای سیاسی در جامعه، موقعیت رژیم و اوضاع جهانی و خلاصه وضعیت های موجود امروز و تعادل نیروی کنونی شعارهایی را ارائه داد و خط مشی را اتخاذ نمود که بتواند و مشخصاً تأکید میکنم بتواند در راستای اهداف ما موثر باشد. در اینجا باید از امکانات واقعی سخن گفت و بر وجه مشترک نظرات جریاناتی سیاسی و اجتماعی پای نشد. و از آنها در راستای وجود آوردن شرایط مساعدتر و سربلندتر بهره جست.

در کنگره سازمان کمیسون خط مشی سیاسی تلاش نمود پیشنهاداتی در راستای روشن نمودن خط مشی سیاسی و شعار مرکزی سیاسی سازمان ارائه دهد متأسفانه پیشنهادات کمیسون مزبور با تغییراتی در کنگره به تصویب رسید و شعار مصوب کنگره یعنی پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری پارلمانی بشکل فدراتیو بعنوان شعار مرکزی سیاسی سازمان بصیوجه قادر به انجام و ظایف فوق الذکر نیست. در مصوبه شورای مرکزی این شعار بعنوان هدف سازمان و جمهوری که ما خواستار آنیم مطرح گردیده و بخشی از اعضا کنگره نیز باین قصد و نه بعنوان شعار مرکزی سیاسی سازمان به آن رای دادند. این شعار برای روشن کردن اهداف برنامه های سازمان پیشنهاد نگرییده بود و بنظر من طرح شعار فوق بعنوان هدف سازمان نیز خطائی جدی است. زیرا جدائی و نظیر تک تک رفتار این شعار بعنوان هدف سازمان به معنای آنست که در ما ساختار سیاسی مورد نظرمان بر پارلمانی بودن، فدراتیو بودن و غیر اسلامی بودن حاکمیت تأکید کردیم و سایر اجزای آن حداقل از اهمیت درجه دوم برخوردارند. برای مثال زمانیکه این استدلال صحیح مطرح میگردد که تمرکز قدرت در ایران امکانات برقراری مجدد دیکتاتوری را افزایش میدهد و در این رابطه و برای حل مسأله ملی ضرورت فدرالی بودن حاکمیت مطرح میگردد جدا از آنکه طرح فدراتیو پاسخگوی مسأله ملی در ایران نیست یا نه که در محصل برنامه مورد بحث قرار خواهیم داد این سؤال طرح میگردد که بهمان دلیل و در ایجاد کلی کشور ضرورت وجود قدرت گیری تشکلهای توده ای و انجمن های محلی وجود دارد و بجهت دلیل برای ضرورت تأکید نمیگردد و یا حداقل دارای اهمیت درجه دوم میباشد و فراموش نکنیم که تأکید یا عدم تأکید بر سایر اجزای اهداف برنامه ای ما وظایف معینی را همین امروز در برابر ما قرار میدهد و میتواند سمت گیری های اجتماعی متفاوتی را پدید آورد. بنظر من ساختار سیاسی رژیم مورد نظر ما اهداف ما را اکل برنامه ما ارائه میدهد و بجز طرح کلی جمهوری دموکراتیک نباید تلاش کرد بعضی اجزای برنامه را برجسته کرد و بصورت شعار برنامه ای ارائه داد.

در رابطه با بحث اصلی امروز ما در مورد ارزیابی از اوضاع رفتار صحبت کردند من نیز همانگونه که صحبت شد فکر میکنم

اولاً مجموعه عوامل بگونه ای نیست که در چشم انداز قابل پیش بینی ما شاهد جنبش توده ای گسترده و سرنگونی رژیم باشیم. ثانیاً موقعیت نیروهای درون رژیم و فشار توده ای بگونه ای نیست که ما در آینده قابل پیش بینی شاهد پذیرش دموکراسی سیاسی از جانب این نیروها باشیم سیاست مبرمان اصلی رژیم تمرکز بیشتر قدرت است و رژیم در آینده نزدیک در این سمت حرکت خواهد کرد البته این بدان معنا نیست که الزاماً در همه هر صدها انتشار تشدید خواهد شد و روندها در چند ساله اخیر تشدید نشمار نبوده است.

آنچه در آینده نزدیک تحقق خواهد یافت تغییرات در چارچوب همین رژیم است. این امکان بطور واقعی وجود دارد که در این میان هر صدها شاهد بازشدن نسبی فضای جامعه باشیم و اپوزیسیون این امکان را دارد که با سیاست صحیح خود این امکان را گسترش داده و رژیم را به عقب نشینی های وادار. سخن گفتن صرف از سرکوب های رژیم بدون توجه به امکاناتی که در جامعه گسترش یافته نادرست است. عامل تعیین کننده در این زمینه ضرورت واقعی است که در برابر رژیم قرار دارد ولی گسترش این امکانات نیز با فراز و نشیب و پیشروی و عقب نشینی خوام خواهد بود.

در چنین شرایطی طرح شعار سرنگونی که منعموم روشن بسیج نیرو و جهت پایین کشیدن رژیم توسط توده های رادار دشواری است فیر واقع بیانه. این تصور که بدلیل بحران های اقتصادی، تضادهای درونی رژیم و... بحران روز بروز تشدید میشود و مابزودی شاهد دگرگونی انقلابی خواهیم بود که بارها و بارها توسط نیروهای مختلف اپوزیسیون مطرح و پیش بینی شده و هنوز میشود نه از تحلیل عینی و واقعی اوضاع بلکه از

تعمیلات این نیروها ناشی میشده و میشود.

بعین ترتیب این تصور که اپوزیسیون با بسیج و هماهنگی و طرح شعارهای صحیح میتواند رژیم را به پذیرش دموکراسی و آزادی سیاسی در جامعه در آینده قابل پیش بینی وادارد. و یا این که بدلیل اوضاع مساعد جهانی، تشدید فشار بر رژیم در جهت پذیرش دموکراسی و آزادیهای سیاسی و همچنین بدلیل تضادها و بحران هایی که رژیم با آن درگیر است و یا بدلیل ضرورت های عینی که رژیم را به تغییر شیوه حاکمیت خود وامیدارد نتیجه گیری شود که در آینده نزدیک دموکراسی سیاسی در ایران برقرار خواهد شد نیز نه از تحلیل عینی و واقعی اوضاع بلکه از تعمیلات نیروها ناشی میشود.

سیامک بهزادی

قبل از صحبت درباره وضعیت موجود و خط مشی سیاسی می خواهم در باره یک امر کلی تر صحبت کنم - ما در انتخاب مبنای تدوین خط مشی سیاسی با تباین و شاید تقابل دو شیوه برخورد مواجه هستیم. تعیین نقطه حرکت و بنیان تدوین خط مشی بر مبنای واقعیت و امکانات واقعی موجود تدوین کرد. به نحوی که نه صرفاً با حرکت بر مبنای آنچه که یا تدوین خط مشی با نظر داشت به آن تحولاتی که می خواهیم ایجاد شود و بر مبنای آن تحولاتی که مطلوب و ضروری می دانیم. به بیان کلی تر می توان از دو عقل، دو منطق سخن گفت، عقل واقعگرا، عقل زمینی، عقل پراگماتیست، عقل حکومتگر در مقابل عقل آرمانگرا، عقل "آرزو شدار"

خارج از بحث کنونی شاید رابطه مقوله اخلاق و سیاست را نیز بتوان با موارد ذکر شده خویشاوند دانست.

بهر حال، من بر اساس اعتقاد به امکان تلفیق جنبه های ذکر شده یعنی بر مبنای امکان تلفیق عقل حکومتگر و عقل آرمانخواه معتقدم که می توان خط مشی سیاسی هدفمندی را با اتکا به امکانات واقعی موجود تدوین کرد. به نحوی که نه صرفاً با حرکت بر مبنای آنچه که امکان پذیر است به پراگماتیسم و محدود دنگری دچار شد و نه آنکه پایی گیری آرمان با و آرزوهای نیک از واقعیات زمینی فاصله گرفت و در برابر ما سیر کرد. البته تأکید کنم در اینجا مراد من از آرمان نه اهداف دور و یابمانی اعتقادی بلکه آن هدفی است که بر مبنای مجموعه شرایط تاریخی و مشخص جامعه بعنوان تغییر جدی و ضروری در شرایط سیاسی و اجتماعی ارزیابی کرده ایم. در ادامه ذکر کلیات فوق، به بحث مشخص پیر دازم.

با ارزیابی ارائه شده از وضعیت رژیم جمهوری اسلامی در شرایط کنونی موافقم - رئیس ارزیابی ارائه شده را اکثر بازگو کنم عبار تند از ماندگار بودن و هدم سقوط رژیم در چشم انداز نزدیک، انفراد بیش از پیش هیبت حاکمه، تشدید استبداد سیاسی، انجام احتمالی برخی رفتارهای اقتصادی و من اضافه می کنم بوروکراتیزه شدن مجموعه نظام سیاسی حتی در عرصه ایدئولوژیک که جای بحث ویژه ای دارد. در اینجا این ارزیابی را بر مبنای دهم به بحث اول خود مآیاب مبنای این ارزیابی بویژه عدم وجود چشم انداز سقوط رژیم در آینده نزدیک ما باید خود را در چارچوب تحولات ظاهر امکان پذیر در جمهوری اسلامی محدود کنیم. و تنها با تشریح وضعیت موجود از آن مثنی سیاسی استنتاج کنیم - مسأله اینجاست که پز زمینه موجود ما در چه راستایی می خواهیم در حد توان خود افعال نیرو کنیم و دیگر اینکه محصل ترین چشم انداز پیدایی و ایجاد تحول در شرایط سیاسی جامعه ما چیست؟

در نخستین کنگره سازمان بجز موضع سنتی چپ در قبال رژیم جمهوری اسلامی که شعار سرنگونی آن از مطرح می کرد، تحت عنوان هدف استراتژیک بطور همده سه موضع که خود را در سه فرمولبندی بازتاب می داده، ارائه شدند مول بندی ها عبارت بودند از: مبارزه در راستای گسترش دموکراسی علیه استبداد، به استیلا طین این فرمول بندی بر مبنای قائل شدن امکان ایجاد تحولات دموکراتیک در چارچوب همین رژیم و امکان پدیدار شدن تحول درونی در رژیم جمهوری اسلامی و به بیان متداول استحاله رژیم استوار است.

موضع دوم که بشکل استوار دموکراسی بجای رژیم ولایت فقیه فرمول بندی شده بود. نیز بر همین مبنای استوار است با این تفاوت که مخالفت خود در ابار رژیم ولایت فقیه و نه کلیت رژیم جمهوری اسلامی ابراز می دارد و در حالی که شکل آنچه که باید برود را تعیین کرده است از ارائه نظام جانشین خودداری می کند و فقط به ذکر عبارت استوار دموکراسی بسنده می کند روشن است که فرمولبندی های ذکر شده بر مبنای چشم انداز محتمل معین و نظر داشته به متحدین معینی در درون و یا پیروان حاکمیت و هم چنین اپوزیسیون آن تدوین شده است.

فرمولبندی سوم که فرمول بندی مصوب کنگره نیز هست تحت عنوان پایان دادن به حاکمیت جمهوری اسلامی و استقرار دموکراسی در شکل جمهوری پارلمانی ارائه شده است لفظ فدراتیو بعنوان یکی از مشخصه های آن جداگانه می تواند مورد بحث قرار گیرد. من این فرمولبندی و موضع را صحیح می دانم، چرا که مانع اصلی و سد واقعی تامین اراده و خواست مردم در انتخاب حاکمیت سیاسی خود را بنا بر تجربه و واقعیات موجود مجموعه همین رژیم جمهوری اسلامی می داند.

در نوبت دیگر به این موضوع پرداخته خواهد شد. اما در اینجا به چند عامل در دچشم انداز ایجاد تحول درونی در رژیم جمهوری اسلامی و رد قابلیت تحول پذیری آن بعنوان محتمل ترین چشم انداز اشاره می کنم.

اولین عامل، عامل ایدئولوژیک است. جمهوری اسلامی یک رژیم ایدئولوژیک است. ایدئولوژی اسلام جهان را به دو اردوگاه کفر و اسلام تقسیم می کند و برای خودی ها حاکمیت مطلق

قائل است و توصیه میکند "اشدا علی الکفار و رحما لینهم". حاملین این تفکر نمیتوانند پذیرای حاملین تفکرات دیگر حتی در وجه سیاسی آن باشند.

عامل دیگر تغییر تقابلی بودن شدید نظام جمهوری اسلامی است. تنها تحت حاکمیت همین رژیم مشتی سودجوی بی صلیب به انکسای امکانات و حمایت های دولتی و رسمی چنین رژیمی مشتی سودجوی بی صلیب به انکسای امکانات و حمایت های دولتی و رسمی میتواند سودهای نجومی و غیر معارف نصیب خود کنند. در اکثریت شماره ۳۲۲ به نقل از کیمیا دولتی آماری درج شده بود که نشان می داد ۲۱ در صداد صاحبان بالاترین درآمدها

اساسا توانایی خواندن و نوشتن نیز ندارند آیا چنین نیروی با چنگ و دندان با هتلاهی شدن نظام سیاسی مقابله نمی کنند؟ و نیروهایی جدی در درون حکومت برای مقابله با هر تحول سیاسی نیستند؟

هامل دیگر ضربه پذیری شدید رژیم است این رژیم طی دوازده سال سیاهکاری های خود، چه بخاطر کشتار مخالفین سیاسی، چه بخاطر به مسلخ جنگ فرستادن صدها هزار تن از جوانان میهن چه به علت بی رونق تر کردن روز به روز سفره بخش های وسیعی از مردم و چه بخاطر همگرایی دشمنان در دما و دما هر صده دیگر شدت ضربه پذیر است به دلیل همین ضربه پذیری و همی و ورطه های که رژیم بین خود و مردم ایجاد کرده است، این رژیم باز شدن روزنه های کوچک را به خاطر افتادن هستی نظام مترادف می داند.

امیدوارم روزی نیاید که از خانواده های اعدام شدگان و ناپدید شدگان سیاسی بخواهم برای به هراس نیتفادن فلان جناح اصلاح طلب حکومت و برای تعیین دمکراسی از پی جویی سر نوشت و جاییت و راشده در مو رد فرزندانشان خود داری کنند.

تجربه همچنین نشان داده است که تاکنون جناح های مختلف حکومتی در مقابل مساله آزادی ها، اساسا موضع واحدی داشته اند و درین زمینه تنها از اختلاف سلیقه و روش می توان نام برد. اینها از جمله عوامل و دلایلی هستند که امکان تحول درونی در رژیم جمهوری را به عنوان محتمل ترین چشم انداز منتفی می کنند.

گویا من از وقت نوبت بعدی هم قدری استفاده کرده ام. موضوع را با توجه به سخنان دیگر دوستان در نوبت دیگر ادامه می دهم.

قررتعلی عبدالرحیم پور

من میامیل قبل از اینکه مستقیما وارد بحث در باره مشی سیاسی بشوم، ابتدا صحتی در باره تغییر و تحولاتی که در میان نیروهای سیاسی کشور جریان دارد، داشته باشیم. بدون شناخت صحیح این تحولات و روندها ما نخواهیم توانست سیاست منطبق با نیازها و روندهای آینده ساز تدوین کنیم. در لحظه کنونی من اصراری ندارم بگویم که سیاست کدام یک از نیروهای سیاسی اپوزیسیون کاملاً درست است.

و ایتبعیت این است که فرهنگ و اندیشه و روش سیاسی این نیروها در حال دگرگونی و تحول است. این پرسه هنوز در آغاز راه است و مادر دوره ر شد و تکوین فرهنگ و اندیشه و روش سیاسی نوین قرار داریم. در چنین شرایطی، مشی سیاسی نیروهای سیاسی کشور نیز نمیتواند دگرگون نشود. شما میدانید که بعد از یک قرن تلاش مبارزه علیه دیکتاتوری و در راه آزادی و دموکراسی، بعد از گذار از دو انقلاب و آزمايش دو نهاد و نظام سیاسی مبتنی بر دین و عقب ماندگی و استبداد، هم گذریدگی و کهنگی و استبدادی بودن این نهادها و نظامها آشکارتر شده و هم نیاز جامعه و ملت ایران برای رهایی از قید و سلطه عقب ماندگی، کهنگیها و استبداد و دست یابی به ارزشهای نظیر آزادی، سکولاریسم، دموکراسی، پلورالیسم، حاکمیت قانون، پیشرفت، رفاه و عدالت اجتماعی فزونی یافته و کیفیت نوینی بخود می گیرد. مبارزه میان نو و کهنه در هر صده گوناگون، در فرآیند تکامل خویش در طراز بالاتر و در معرض چرخش نوین قرار دارد. ما در چندسال اخیر در نوشته های شخصیت های فرهنگی و سیاسی کشورمان با نظراتی مواجه بودیم که نشانه های از تحول بزرگ در جامعه را در خود دارد. من فقط به بخش کوچکی از آن ها اشاره می کنم. واژه ها و مضامین "بخود آمدن و بدگمان شدن ما به فرهنگ و تاریخمان"، آثار بابک باهدادان، "رئیس" آقای فرج کاظمی، "معاصر بودن یعنی چی و معاصر کیست" توسط علیکی از نشریات داخل کشور، "تغییر و تحول فکری و فرهنگی بارنسان" آقای هلی کشتگر، "بحران هویت جامعه" آقای خسرو شاه، "تحول و کنش زندگی" آقای کیاژاد، "آرایش کیفیت نوین" آقای فرخ نگهدار، "پایان یافتن عصر مذهبیت" آقای بهروز پرهام، "پایان یافتن دوران اندیشه سیاسی و فلسفی روز جهان و نظام الملسک ما" از نیروهای جمهوری اسلامی، "بازنگری در جهان بینی و ارزیابی های سیاسی مسلکی و فلسفی" آقای رضا پهلوی، "آغاز دوران جدید در سیاست ایران" و بالاخره مردم ایران دچار بحران هویت هستند "توسط آقای دکتر صاحب الزمانی در یک مصاحبه با نشریه آدینه و نیز ده ها نمونه دیگر که متأسفانه من دسترسی به منابع ندارم، و سیعاً در نشریات داخل و خارج کشور وجود دارد. تغییراتی که در بسیاری از احزاب و سازمانها بوجود آمده و همین نظراتی که اشاره کردم، همه نشانه هایی از شکل گیری از آن تحول بزرگ است. من در یک مصاحبه با نشریه کار مطرح کرده بودم، که بحران همه احزاب و سازمان های سیاسی کشور را در بر گرفته است. بحران در همی هستی و جان ایران زمینا جریان دارد و همچنین فروپاشی شعور قرون وسطایی، و نیاز به معاصر شدن شعور ملی ما از مولفه های اصلی این بحران است. من در اینجا لزومی نمی بینم که از تحولات دموکراتیک و نوینی که در میان نیروهای موسوم به چپ و بخش دیگر نیروهای ملی دموکراتیک جریان دارد صحبت کنم، می خواهم بگویم که دامنه تحولات فکری و فرهنگی در این دایره محدود نمانده و فراتر از آن است. در همان مصاحبه اشاره کرده بودم که شدت روند فروپاشی و نیاز به معاصر شدن به حدی است که حتی برخی طر تداران نظام سلطنتی و نظام جمهوری اسلامی را نیز به تعویق واداشته و در میان آنها نیز برخی گرایشها پیدا شده که از خرد دموکراتیک جانبداری می کنند. بقول آقای میرداماد امروز بر سر مسائیل نظیر جدایی دین از دولت، الویت یائانویت ولایت فقیه در مقابل حاکمیت عامه مردم، لزوم تحدید دین به روزنه ارزش گذاری اجتماعی و نظایر اینها در میان نیروهای جمهوری اسلامی جدال وجود دارد، گرچه هنوز این گرایشها گاه و بی گاه بصورت پراکنده و بصورت فردی اعلام میشود. من می خواهم اضافه کنم که این گرایشها فکری اگر چه فرا رویی به یک سیاست فاصله زیادی دارد ولی به هر حال وجود دارد و رشد می کند. در میان نیروهای موسوم به سلطنت طلبان نیز شاهد تحول و گرایشها گوناگون هستیم. بخشی از آنها که خود را مشروطه خواه میدانند ضمن برخی موضع گیری های علیه رژیم پهلوی، از آزادی، سکولاریسم، دموکراسی، پلورالیسم و عدالت اجتماعی یاد می کنند، به فاصله گیری از قانون اساسی دوران انقلاب مشروطیت ابراز تمایل می کنند و تعیین نظام آتی را که از نظر

خودشان همان سلطنت مشروطه است به عهده ملت می گذارند. اگر چه اندیشه و روش سیاسی این ها هنوز تحت سیطره فرهنگ و اندیشه و روش سیاسی متعلق به عهد باستانی - قرون وسطایی است ولی به هر حال دچار تحول و بحران هستند. و روندی که در چند سال گذشته در میان طیف این نیرو پیش رفته، در مجموع به ضرر سلطنت طلبان دو آتشفه بوده است.

اینها همه نشانه هایی از همان تحولی است که در حال شکل گیری است. بقول آقای علی کشتگر ما شاهد آغاز و گسترش یک تحول فکری و فرهنگی هستیم. روشنفکران ایرانی، مردم ایران، اپوزیسیون، هر یک به نوبی و به درجات مختلف دستخوش این دگرگونی هستند طبیعتاً ما نمیتوانیم بر این تحولات چشم بندیم و سیاست نوین و کار سازی تدوین کنیم. چشم بستن بر این تحولات و کوشش برای فرو کردن آنها در قالب های کهنه دوران باستانی - قرون وسطایی تحت عنوان فرهنگ و سن ملی و یاد قالب های موسوم به سوسیالیسم هملی، مانع از این شده که نیروهای سیاسی کشور ما، به سیاست و روش های در خور و منطبق با نیاز جامعه دست یابند.

از سوی دیگر هلیرقم وجود نشانه های مثبت، متأسفانه هنوز کم نیستند نیروهایی که تلاش دارند همان روش و فرهنگ سیاسی گذشته، همان "خط" و "خط" و "خط" و "خط" و همان مناسبات قدیمی میان احزاب و سازمانها و درون این احزاب و سازمانها را حفظ کنند. متأسفانه مناسبات موجود میان احزاب و سازمانها بار بار و شنفکرانی که در زمینه فرهنگی، هنری و هملی فعالیت می کنند و نیز مناسبات میان خود جریانات، هلیرقم پیدایش برخی تغییرات مثبت همدتا همان مناسبات سابق است. روابط درون حزبی و میان احزاب و سازمانها هنوز هم به سیاق سابق است. آزادی و دموکراسی و پلورالیسم هنوز بشکل جدی وارد این عرصه شده است. بگمان من این پارامترها و عوامل جزو مهم بر سر راه آزادی و دموکراسی است. فکر می کنم امروز سیاستی کار ساز و آینده دار است که از همین امروز تا پیدایش شرایط سقوط طرز رژیم استبدادی - مذهبی و استقرار آزادی و دموکراسی در شکل جمهوری پارلمانی و فدراتیو، تلاش و مبارزه در راه تقویت اندیشه و فرهنگ و روش دموکراتیک و معاصر را جزو ارکان اصلی خود بشمارد. فکر می کنم تلاش برای تنظیم مناسبات و روش های نوین مبتنی بر دموکراسی، پلورالیسم، پذیرش روش گنت و شنود و مبارزه مسالمت آمیز با مخالفین سیاسی و فکری خود در کنار یکدیگر و بالاخره رعایت حقوق بشر در این مناسبات، از همین امروز تا رسیدن به هدف بزرگ ملی و مردمی رکن دیگر این سیاست است. به نکتته دیگری می خواهم اشاره کنم. مدت ها این عقیده و تصور مذهبی گونه و رویایی وجود داشت و دارد که گویا استقرار آزادی و دموکراسی در گرو سرنگونی پایان دادن یا استتعاله رژیم دیکتاتوری و رهایی از زیر سلطه آن است. و اگر چنین رژیم صمیم فردا در میان برداشته شود یا استتعاله شود، جامعه از همان روز روی ریل های آزادی و دموکراسی به حرکت در میاید و سرشار از پیشرفت و همدالت میشود. در حالی که پیش از این پیش روشن میشد که علاوه بر مانع بزرگ نظام استبدادی در برابر آزادی و دموکراسی و پیشرفت، مانع جدی دیگری نیز در جامعه وجود دارد. مانعی که تلاش در راه رفع آنها از ارکان اصلی سیاست ما در راه آزادی و دموکراسی است. تقدیس خود و ملت خود در مقام فرشتگان آزادی و دموکراتی و معطوف کردن همه اذنه به مبارزه یکسویه علیه نظام سیاسی استبدادی برای بر انداختن یا استتعاله آن ما را از دست یابی به سیاست و روش درست و اصولی مبارزه علیه پایه های استبداد نهادی شده و بزرگترین تجلی آن که همان رژیم سیاسی باشد، باز داشته و می رود. این نمیشود که ما هم اندیشه و روش سیاسی باستانی و قرون وسطایی جامعه خود را میرا از منزه عقب ماندگی و استبداد قلمداد کنیم و هم فردای استتعاله یا سرنگونی نظام سیاسی یا تغییر بنیادی آن، سر یکدیگر را بنام امت هزیز و ملت شریف و آزادیخواه، زیر آب نکنیم. فکر می کنم برای تدوین یک سیاست نوین و کار ساز و پیشبرد مبارزه همه جانبه و موثر. در راه آزادی و دموکراسی علیه استبداد حاکم، شناختن علل و عوامل تاریخی، عقیدتی، فرهنگی و اجتماعی - اقتصادی استبداد نهادی شده و دیرینه در جامعه و نقد و انتقاد جدی از فرهنگ و اندیشه و روش سیاسی مرسوم در جامعه امری ضرور و از وظایف اصلی همه آزادیخواهان است.

ف. تآیان

در شرایط فعلی ۲ رشته بحث در جنبش ما جریان دارد. یک رشته آن بر می گردد به بازنگری ارزشهایی که هر کدام از نیروهای اپوزیسیون تا قبل از تحولات جهانی اخیر داشتند و در مجموع - با شدت و ضعف - شکل گیری سیستمهای ارزشی تازه. این بحث اکنون تحت عنوان مختلفی میان نیروهای اپوزیسیون جریان دارد. یک رشته دیگر این بحثها بر می گردد به پیوند دادن این سیستم ارزشی تازه - به همان اندازه ای که جوانبش روشن شده - با مشی سیاسی ای که سازمانهای سیاسی بعنوان مسئله روز خودشان با آن درگیر هستند. با توجه به چهارچوب تعیین شده برای امروز، من صحبت را روی مشی سیاسی ادامه می دهم.

با توجه به تحلیلی که در رابطه با وضعیت رژیم جمهوری اسلامی ارایه شد و اینکه در آینده قابل پیش بینی امکان تحولات قطعی که به خلع این حاکمیت بیانجامد، وجود ندارد، دوم مشی سیاسی شکل گرفته است تمام بحثهای نیروهای اپوزیسیون دارد کانا لیزه می شود و روی این دو مشی، یک مشی، مشی اصلاحات استو یکی مشی برکناری (که البته باید به تفاوتی از آن با شعار سرنگونی توجه داشت)، همده ترین و ویژه گی مشی اصلاحات این مشی است که بدلیل عدم امکان برکناری رژیم در چشم انداز، مبارزه در راه این هدف را دست کم موقتا کنار می گذارد و اساس مبارزه خود را برای اصلاحات در چهارچوب رژیم موجود و پیدا

کردن جناحی که بتواند این اصلاحات را پیش برد قرار می‌دهد. و برکناری رژیم راز هدف مبارزه سیاسی خود حذف می‌کند. این مشی بدنبال "منطقی کردن" مبارزه و حرکت روی یک مسیر است. روی خواستگاری که امروز ممکن است. کنگره و سندسیاسی مشی دیگر مشی برکنار کردن رژیم جمهوری اسلامی است. کنگره و سندسیاسی مصوبه شوراهای مدافع این مشی است که بر پایه چند واقعیت قرار دارد. یک واقعیت همان که در صحنه‌های قبلی هم مطرح شد که این رژیم امکان تحول ندارد. من هم با این ارزیابی موافق هستم. تا به حال نشانه‌هایی دال بر تحول مثبت در این رژیم وجود نداشته تاکنون قابل ملاحظه‌ای در این زمینه نمی‌توان آرایه داد. واقعیت دوم که باز در صحنه‌های قبلی مطرح شده، تلفیق در دست

موضوع اتخاذ تاکتیکها با دفاع از سیستم ارزشی ماست و همان بحث عقل حکومتگرایان ما واقع بینی را در این می‌بینیم که خودمان را بعنوان یک نیروی سیاسی تنزل ندهیم تا آن حدی که مبارزه مان محدود بشود روی چیزهایی که امروز مستقیماً قابل دسترس نیست. ما اگر این مندر را بپذیریم باید خیلی از شعارهایی را که امروز مطرح می‌کنیم کنار بگذاریم. همان استدلالی که شعار برکناری رژیم را چون قابل دسترس می‌دانستیم می‌خواهد کنار بگذارد، باید شعار انتخابات آزاد را هم کنار بگذارد.

دچار توهم شویم و فکر کنیم که اگر در این چندساله بجای شعار سرنگونی شعار انتخابات آزاد را داده بودیم، حالا این شعار قابل تحقق بود. این استدلال جلو که برده به نفع همین شعار انتخابات آزاد هم می‌رسد. بطور مثال نظریاتی که الان توی حزب دموکراتیک دردم ایران مطرح شده که شعار انتخابات آزاد چپ روانه و زودرس هست، نتیجه منطقی در پیش گرفتن این مشی است. در نتیجه از همجوشی مشی ما شعارهای رادیکال یواش یواش کنار خواهد رفت و این مشی معطوف خواهد شد.

به یک سری خواستگاری "منطقی" و یک مبارزه محافظه کارانه در چهار چوبه رژیم و سبیل این مشی، نهضت آزادی است که متأسفانه امروز به جای آنکه هنر مبارزه کردنش مورد توجه قرار گیرد مبارزه محافظه کارانه اش مورد ستایش قرار می‌گیرد. از نظر وضعیت یعنی مبارزه نیز اگر توجه کنیم جنبه توهمی مشی اصلاحات آشکارا می‌شود، مبارزه در جامعه ما به شکلی است و خصوصیات رژیم هم طوری است که آموزش مبارزه نمی‌تواند در چهار چوبه اصلاحات و یک مبارزه اصلاح طلبانه باقی بماند و بسرعت متوجه نمی‌شود.

این مشی برکناری که از واقعیتات اتخاذ شده، اساس اش شکل دهی اکثرانیو جمهوری اسلامی است. این اکثرانیو دو وجه دارد، یک جنبه موضوع شکل دهی جبهه جمهوری و اختلاف نیروهاست. در شرایط فعلی حتی تحقق این جبهه نمی‌تواند اکثرانیو قدرتمند رژیم جمهوری اسلامی باشد زیرا نفوذ مجموعه نیروهای اپوزیسیون روی مردم بسیار کم است. وجه دوم مشی اکثرانیو سازی، عبارت است از بازسازی رابطه و اعتماد مردم با نیروهای سیاسی، آن رابطه‌ای که در سالهای گذشته بر اثر اشتباهات اکثر نیروهای سیاسی لطمه خورده است. این رابطه باید بر اساس ارزشهای تازه بازسازی شود و برای آن لازم است اساس فکر ما متوجه پیدا کرد. راهها و شیوه‌های تازه تأثیر گذاری بر مبارزات داخل کشور باشد. ما باید وظیفه خودمان را پیشبرد یک مبارزه سیاسی فعال در داخل کشور قرار دهیم و راههای نوین آنرا جستجو کنیم. متأسفانه به این موضوع بسیار کم توجه می‌شود، تمایل به نفی وظیفه نیروهای مهاجرت کرده در این زمینه شکل گرفته، تمایل به کم رنگ کردن مبارزه سیاسی و پر بها دادن به اشکال دیگر مبارزه اجتماعی مثل مبارزه فرهنگی شکل گرفته، البته هر مبارزه‌ای نقش خودش را دارد، اما بهیچ وجه نمی‌تواند جانسپین مبارزه مستقیم سیاسی آنهم بطور عمده در داخل کشور شود.

خلاصه کنیم: وقتی از مشی برکناری صحبت می‌کنیم، بقیچه وجه منظور نفی اصلاحات نیست، برای اصلاحات باید مبارزه کرد منتهی در کدام راستا؟ این مبارزه باید در جهت تقویت جنبش برای برکناری رژیم باشد. بحث بر سر ضرورت و یا نفی اصلاحات نیست. بحث بر سر هدف سیاسی ما است.

ن. برزو

به نظر من شعار "سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی" از این رو شعار درستی نیست که سرنگونی همواره اعمال خیر را تداوم می‌کند. گمان نمی‌کنم نیروی جدی در سازمان ما طرفدار حل قهرآمیز مساله قدرت در ایران باشد. سرنگونی طبعاً حذف و تصفیه نیروهای سیاسی مطلقاً حاکم را بدنبال دارد، حذف و تصفیه قهرآمیز. ما باید به این پرسش پاسخ دهیم که برای نیروی که می‌توانیم اسم آن را بنیادگرایان اسلامی یا هر چیز دیگری بگذاریم، حق حیات قائلیم یا نه. طبیعتاً است که هیچ نظام دموکراتیک نمی‌تواند دست نیروی را باز بگذارد که برای دیگران حق حیات قائل نیست. اما آیا دموکراسی این توان را خواهد داشت که یک نیروی سیاسی و اجتماعی واقعا موجود را به پایبندی به اصول خود اادار کند؟

ما تجربه فاشیسم را در اروپا داریم. فکر نمی‌کنم در تاریخ معاصر جهان هیچ نظام سیاسی و هیچ نیروی سیاسی دچار ورشکستگی با ابعادی که فاشیسم پناه سال پیش بدان دچار شده، شده باشد. و باز فکر نمی‌کنم که مبارزه‌ای رادیکال تر، ریشه‌ای تر و شدیدتر از آن مبارزه‌ای که در کشورهای اروپای شرقی علیه فاشیسم پیش رفت، قابل تصور باشد، لائال در شکل و اقصا صادقانه و مصممانه می‌خواستند فاشیسم را از ریشه برکنند. آیا این مبارزه موفق بود؟ اکنون در شرق اروپا گروه‌های فاشیستی مثل قارچ از زمین می‌رویند، زمینی که برای رشد این آفت بسیار مساعدتر از اروپای غربی است.

ما در قبال بنیادگرایی اسلامی کدام راه را می‌خواهیم در پیش بگیریم: راه حذف نیز یکی و سرکوب یاراه و اادار کردن این نیرو به پذیرش حق حیات دیگران؟ تجربه سایر کشورهای اسلامی هم نشان می‌دهد که حذف و تصفیه، شیوه موثقی نیست، صرف نظر از اینکه با نظام ارزشی ما خوانائی دارد یا نه.

به نظر من سر دشمنان "پایان دادن" به رژیم "جمهوری اسلامی" شکل تخفیف یافته شعار سرنگونی باشد، یعنی سازشی میان موافقان و مخالفان شعار سرنگونی، مانند هر سازشی، می‌توان این شعار را به گونه تعبیر و تفسیر کرد؛ در جهت سرنگونی و سپس حذف نیروهای سیاسی مطلقاً حاکم، یا در جهت پایان دادن به شیوه حکومتی فعلی، که بر نفی حاکمیت و انتخاب آزاد مردم استوار است.

آیا شعار تاکتیکی ما باید به گونه‌ای باشد که برای امروز و آینده راه هر گونه نتایج را با همه نیروهای مذهبی که اکنون از این یا آن طریق با دستگاه حاکمه فعلی مرتبطند، بدینم؟ در یک دوره گذار، دوره‌ای که نفوذ و توان بسیج و تأثیر گذاری نیروهای دموکراتیک به حدی گسترش یافته باشد که پایه‌های استبداد را سست کند، تن دادن به کدام خواست برای نیروهای درون حاکمیت آسان تر است: "پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی" یا "انتخابات آزاد"؟ تجربه ثابت کرده است آن شکل از تحویل قدرت محتمل تر و مطلوب تر است که لائال در مراحل اولیه آن، بخشی از نیروهای حاکم در آن شرکت داشته باشند، اکثر ما اکنون شعار "پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی" را فراراه خود قرار دهیم، و هیچ مر حله بنیابینی تا تحقق این شعار پیش بینی نکنیم، آیا ناچار نخواهیم شد زمانی که پایه‌های استبداد سست شود و مجموعه فشارهای داخلی و بین المللی، زمینه را برای تحمیل انتخابات آزاد به حکومت فراهم کند، شعار "انتخابات آزاد" را تاخیر بپذیریم؟

محمد فتاوی

در صحبت‌ها مستقیم و یا غیر مستقیم تأکید بر امکانات واقعی مورد نقد قرار می‌گیرد. زمانیکه ما از خط مشی سیاسی صحبت می‌کنیم مشخصاً باید بر امکانات واقعی تکیه کنیم. میبایست بررسی میینی از موقعیت مشخص بعمل آورد و راههای واقعی و امکان پذیر برای حرکت در سمت حل مسائل جامعه را یافت. اساساً بحث راجع به ممکن است و میبایست بدون توجه به امکانات واقعی و بررسی ممکن‌ها خیالبافی است. نباید ارزیابی از اوضاع جامعه و واقع بین بود. نمیتوانم به این دلیل که فلان نیروی سیاسی مخالفیم و چو در توان اجتماعه او را نادیده بگیریم یا اینکه تصور کنیم به دلیل آنکه هدف‌های سیاسی فلان نیرو غیر قابل دسترس و نظرات وی از نظر تاریخی رو به زوال و میرنده‌اند و یا به دلیل آنکه منطق و تحلیل ما حکم میکند که فلان جریان سیاسی در یک روند تاریخی تضعیف شده و حتی رو به نابودی رود، نمیتوانیم توان اجتماعی و سیاسی آن نیرو را در حال حاضر نادیده بگیریم و تحلیلی تاریخی را به جای تحلیل مشخص بنشانیم.

رفیق مجید بدرستی توجه به تغییرات همیشگی که در فضای فکری و فرهنگی در داخل کشور وجود دارد را مورد تأکید قرار داد. گسترش این فضای فکری و فرهنگی یکی از بزرگترین پشتوانه‌های ما در برقراری دموکراسی در جامعه است. واقعیت اینست که این فضا و روشنگران و پیشروترین نیروهای جامعه را در بر گرفته و توده‌های وسیع مردم در آن شرکت ندارند و در شرایط مشخص کشور ما این امری طبیعی است. از یکسو در میان روشنگران و نیروهای پیشرو جامعه همفکرترین مباحث جریان دارد و از سوی دیگر توده‌های مردم زیر فشار شرایط دشوار زندگی و فشارهایی که بر آنها وارد میشود دچار مشکلات روزمره خود می‌اندیشند. متأسفانه بدلیل دهها سال حاکمیت رژیم‌های دیکتاتوری هیچگاه فرصت و امکان ریشه دواندن تفکرات دموکراتیک در میان توده‌های مردم فراهم نگردیده است و نتیجه آنکه نباید تصور کرد پس از برکناری رژیم جمهوری اسلامی مسائل حل گردیده و قطعاً دموکراسی در جامعه برقرار خواهد شد. جریانهای سیاسی در تاریخ دوران اخیر ایران بدرجات متفاوت بی‌اهمقادی خود به دموکراسی در ابعاد وسیع آن راه نمایش گذارده‌اند. تغییر شرایط فکری از بزرگترین وظایف ما در دوره آینده است. ما باید تلاش کنیم فضای نوین فکری که در میان روشنگران جریان دارد را گسترش دهیم و ایده‌های نوینی را که ما بین پایه‌های اجتماعی جریانهای سیاسی مختلف شکل گرفته را مورد توجه قرار داده و در جهت گسترش ایده‌های پیشرو تر تلاش کنیم و از سوی دیگر از این امکان سود برده و در جهت بوجود آمدن فضای نوینی در مناسبات نیروهای سیاسی جامعه بکوشیم. فضایی که بتوان بر اختلافات واقعی پامی نشرد و این اختلافات را به عامل سرکوب، نفی و طرد دیگران بدل نساخت و بتوان در وجوه مشترک با یکدیگر همکاری کرد. ما مدتهاست در تئوری از این ضرورت سخن گفته‌ایم ولی وجود آمدن چنین فضایی نیازمند اعتماد است. امروز اکثر نیروهای سیاسی جامعه در قامت رقبای خود نیروهای را می‌بینند که اگر قدرت را در دست گیرند از سرکوب مخالفین آبا نخواهند کرد و در تاریخ کشور ما این واقعیت بوده است. ما نمیتوانیم در همل در جهت نابودی نیروهای مخالف خود بکوشیم و وجود آنها را در واقعیت جامعه در نظر نگیریم و تصور کنیم با طرح تئوریک ضرورت‌های فوق میتوانیم فضای مناسبات را دگرگون کنیم. اطمینان یافتن به اینکه هر نیرو در فرادای کسب قدرت حاضر به رقابت دموکراتیک با مخالفین خود خواهد بود امروز و در مناسبات امروز باید پایه گذاری کرد. میبایست پایه‌های اجتماعی جریانهای سیاسی در جهت نوق و نه عکس آن نیرو و اعمال کنند.

برای مثال نیروهای درون و پیرامون رژیم جمهوری اسلامی و یا دیگر نیروهای که بنوعی رژیم اسلامی اعتماد دارند را در نظر بگیریم. نیروی اجتماعی وسیعی در جامعه ما اعتماد به جدائی دین از دولت ندارد. از نظر ما جدائی کامل دین از دولت یکی از پایه‌های دموکراسی است و متعاقب کردن توده‌های مردم و آماده کردن شرایط برای برقراری حاکمیتی غیر ایدئولوژیک از مهمترین وظایف ماست. بنظر ما همه نیروهای که اعتماد به جدائی کامل دین از دولت ندارند بدرجات مختلفی غیر دموکرات هستند ولی بخش وسیعی از این نیروها آزادی سیاسی را میپزیرند و انتخابات آزاد و پذیرش رای مردم را تأیید میکنند. ما نباید جدائی کامل دین از دولت را مبنای رابطه و همکاری با سایر نیروها قرار داده و بخش وسیعی از نیروهای جامعه را از دایره روابط و همکاری خود بیرون قرار دهیم. ما میبایست در همل به این نیروها نشان دهیم که با آنها مخالفیم و مخالفت ما به این مفهوم نیست که برای آنها حق حیات با همین ایده‌های کنونی نشان قائل نیستیم و نقاط

نشود، همانطور که ذکر شد باید از همه امکانات و از کوچکترین آنها چه در درون حاکمیت ر چه در پیرامون آن و از همه ضروریات و امکانات برای بسیج نیرو در میان نیروهای اپوزیسیون استفاده کرد. با این تفاوت که می‌بایست خود بدانیم که در راستای نئی و برکناری کلیت نظام جمهوری اسلامی و برقراری یک جمهوری مبتنی بر دموکراسی نیرویمان را مصرف می‌داریم - ما مجاز نیستیم هر آنچه را که ظاهر امکان پذیرش می‌نماید مطلوب قلمداد کنیم. همچنان که مجاز نیستیم بخاطر پی گیری اهداف سیاسی خود کوچکترین امکان واقعی در راستای بهبود شرایط سیاسی و وضعیت اقتصادی، اجتماعی مردم را نادیده بگیریم بر مبنای موارد ذکر شده شعار انتخابات آزاد هر چند در شرایط کنونی قابلیت پیاده شدن ندارد و به اعتقاد من شعار تاکتیکی و شعار روز نیست، از جنبه های دیگری نیز حائز اهمیت است.

این شعار می‌تواند متحدکننده همه نیروهای معتقد به مرجعیت مردم که در اعتقاد آنان به رای آزادانه مردم تجلی می‌یابد علیه جمهوری اسلامی در راه تشکیل مجلس موسسان جهت تعیین نظام حکومتی آتی باشد.

انتخابات آزاد شعاری است افشاگر، خود واقعیت تن ندادن رژیم به انتخابات آزاد افشاگر ماهیت آن است.

این شعار دارای و جنبه بین المللی است و نسبت به شعار سرنگونی و امثالهم از پذیرش بین المللی بالاتری برخوردار است.

شعار انتخابات آزاد در چارچوب قانونی نیز قابل طرح و پیشبرد است و می‌تواند حمایت جلب کند.

و هم چنین شعاری است در راستای برکناری رژیم
 طبعاً در اینجا نباید مشابه سوال اینکه اول تخم مرغ بود یا مرغ پرسید آیا انتخابات آزاد در دوران حاکمیت این رژیم برگزار خواهد شد، و نتیجه آن برکناری رژیم است یا در جریان پیشرفت این شعار و برکناری رژیم شرایط برای انجام آن مهیا می‌شود. مسئله ترین شکل هرگونه تغییر و تحول جدی در ایران را گسترش اشکال مختلف اعتراضات و مقاومت بخش‌های مختلف مردم و طبق نشینی‌های رژیم در قبال آن تشکیل می‌دهند و بر همین مبنای شعار انتخابات آزاد نیز طبق پرسش‌های طولانی می‌تواند با تکیه بر اشکال مختلف حرکات اعتراضی و مقابله گرانه مردم به ثمر نشسته و رژیم را وادار به تن دادن به خواست و اراده آنان نماید.

قرن باصلی عبدالرحیم پور

در باره اینکه نظام سیاسی مکتبی برایدئولوژی دینی و استبداد به رژیم دموکراتیک و غیر ایدئولوژیک فرامیرود یانه، من مایلیم علاوه بر ارزیابی از اوضاع سیاسی کشور به تاریخ و تجارب یک قرن اخیر ملی خودمان و نیز به تجارب دیگر ملل مراجعه کنیم. تجارب ملی ما از دوران انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهمن نشان داد که تلاش در راه آزادی و دموکراسی و حکومت قانون از طریق سرنگونی رژیم مطلقه شاهی و نوسازی و دموکراتیزه کردن نغاد و نظام شاهی به تحقق آن ارزش‌ها در جامعه منجر نشد، اما این تنها تجربه موجود نیست.

نیروهای سیاسی کشور مادر این مدت کوشش می‌کردند، از طریق نوسازی ایدئولوژی دینی و نماد روحانیت، ملت ایران را به آزادی برسانند. اگر از کوشش‌های افرادی نظیر نائینی‌ها و سیدجمال‌الدین افغانی‌ها در دوران انقلاب مشروطیت بگذریم، در چند دهه گذشته شاهد تلاش‌های جدیدی بودیم. بخشی از روشنفکران آزادیخواه کشور نظیر جلال آل احمد در مبارزه با رژیم شاه به پاسداری از به اصطلاح "ارزش‌های بومی اسلامی"، "کلیت اسلامی" و نوسازی آنها و نهاد روحانیت برخاستند. جلال آذربایجانی پیشرفت که نقش شیخ فضل‌الله را پرچم نامید. "فقر زدگی" را هلم کرد و دوش بدوش بدوش روحانیت یادری او رفتن را تئوریزه کرد، آقای علی شریعتی و مجاهدین در راه "نوسازی مذهب" و تبدیل آن به وسیله مبارزه در راه آزادی علیه رژیم شاه خاطرمان هست. تلاش‌های آقای بازگان نیز در بنیان گذاری جمهوری اسلامی و دموکراتیزه کردن آن تجربه ارزنده‌ای است. همه این نیروها و جریانات مشابه، علاوه اکثر رهبران و نیروهای وابسته به جنبه ملی جریانات مشابه، حزب توده ایران و بخش دیگری از نیروهای چپ در آستانه سقوط نظام شاهی، دوش بدوش و روحانیت و در پی او نظام شاهی را برانداختند و نظام جمهوری اسلامی را بنیان گذاشتند. با این تصور که از طریق آن آزادی و دموکراسی را به ارمغان بیاورند. ما ندانیم نیز که با رژیم دیکتاتوری شاه مبارزه می‌کردیم، قبل از انقلاب به آیت‌الله خمینی خوش آمد گفتیم پس از سرنگونی نظام شاهی به جمهوری اسلامی رای ندادیم ولی متأسفانه بعد از یکسال و اندی چپ و راست رفتن بالاخره نام برنامه خود را، شکوفایی جمهوری اسلامی اعلام کردیم.

دولت اسلامی بنیان گذشته ولی ایدئولوژی و دولت اسلامی نه شکوفا شد نه دموکراتیزه، استبداد نعلین از همان ابتدای انقلاب، شیوه و اهرم اصلی رهبران جمهوری اسلامی شد، سرکوب مخالفین دور و نزدیک از همان ابتدا شروع شد.

ما با تجارب دیگر کشورها نیز آشنا هستیم. ما مشاهده کردیم که رژیم‌های سیاسی مکتبی بر ایدئولوژی و دیکتاتوری پرتولاریا که در ابتدای استقرار حکومت، از پشتیبانی وسیع توده‌ها نیز برخوردار بودند، نه تنها در سمت آزادی و دموکراسی شکفته نشدند بلکه علیه آنها عمل کردند. توجه به این تجارب جدید و تجارب ملی و فهم و درک آنها از جانب نیروهای سیاسی کشور ما برای تدوین سیاست نوبین داری اهمیت است. توجه به این تجارب به ویژه در کشور مکتب‌گشایی که بقول فردوسی: "چنان دین و دولت بیکدیگرند تو گوئی که در زیر یک چادرند" از اهمیت کلیدی برخوردار است.
 بدین ترتیب می‌بینیم که در مدت نزدیک به یک قرن، مبارزه در راه آزادی و دموکراسی از طریق مبارزه برای شکوفاسازی و دموکراتیزه کردن نغاد و نظام شاهی و نغاد و نظام اسلامی که مکتبی بر دین و استبداد هستند، به آزادی و دموکراسی منجر شده است.

مشترک را در سیاست‌هایمان در نظر نگرفته و حاضر به همکاری و تقویت آنها نیستیم. بدون این سیاست تأثیر گذاری بر نیروی اجتماعی این جریانات امکان پذیر نیست. در میان این نیروها مباحث جدی جریان دارد ولی تا دهها سال دیگر ما با نیروهای مواجه خواهیم بود که به اشکال مختلف جدائی دین از دولت را نمی‌پذیرند یعنی بنوعی جمهوری اسلامی اعتقاد دارند ولی معتقدند در جامعه میبایست آزادی سیاسی وجود داشته و برای مردم و پارلمان تعیین کننده باشد و زمانی که اکثریت را بدست آورند و در حکومت قرار گیرند به اشکال مختلف دین را در دولت دخالت خواهند داد. تلاش این نیروها در شرایط امروز، در شرایط حاکمیت استبدادی جمهوری اسلامی تلاشی مثبت است و نباید فراموش کنیم بخش وسیعی از توده‌های مردم و نیروهای درون و پیرامون حاکمیت تحولات خود در و حله اول نه جدائی دین از دولت بلکه آزادی سیاسی و انتخابات آزاد را می‌پذیرند و به آزادی در چارچوب نوعی حکومت اسلامی اعتقاد خواهند یافت و بدون توجه به این نیروها و بدون شرکت این نیروها هیچ تحولی در آینده در جامعه ما ممکن نخواهد بود. مخالفت ما با اعتقادات این نیروها نباید منجر به نپذیرش واقعی آنها در هر تحولی در جامعه گردد. این واقعیت بی‌شک نیست که مباحث درون نیروهای رژیم را به این دلیل واقعی که این مباحث سطح رهبری را در بر نمیگیرد در نظر نگیریم.

شعار سیاسی ما میبایست وسیع‌ترین نیروهای سیاسی جامعه را در برگیرد و ضرورتی و مبرم‌ترین تحول مثبت را شامل شود. طرح خواست‌های وسیع تر، محدود کردن پایه‌های شعار است و شعاری که ساختار سیاسی مورد نظر ما و دموکراسی در تمام ابعادی که ما بدان اعتقاد داریم را شامل شود هیچ معنائی جز کنار گذاشتن وسیع‌ترین نیروهای جامعه و غیر جدی بودن ما ندارد. به نظر من شعار ما باید مضمون کنار رفتن استبداد را داشته باشد و نه هیچ چیز بیشتر. ما از همه نیروهای موافق و مخالف خود باید بخواهیم که ضرورت نخی استبداد را بپذیرند و اعتقادات آنها در سایر زمینه‌ها که می‌تواند مورد مخالفت جدی ما باشد و باید علیه آنها از همین امروز مبارزه نظری سیاسی کنیم نباید مانع همسویی و همکاری روابط ما گردد. طبیعتاً مساله جنبه و ائتلاف مساله مشخصی است و با توجه به امکانات واقعی و نزدیکی نیتها می‌تواند چارچوب‌های محدودتری را در برگیرد ولی پیشنهاد مشخص ما به هر ائتلافی که شکل گیرد میبایست سیاست فوق باشد. در چارچوب پذیرش ضرورت مبارزه با استبداد بعنوان مبرم‌ترین مساله جامعه ما شعارهای متفاوتی پیشنهاد گردیده است. به نظر من اینکه کدامیک از این شعارها مناسب ترند در صورت پذیرش سیاست فوق بحث ثانوی است. به نظر من شعار انتخابات آزاد از این نظر که وجه مشخص آزادی در شرایط امروز جامعه ما یعنی آزادی سیاسی و احترام به رای مردم را مشخص تر بیان میکند مناسب ترین شعار است و می‌تواند هم در داخل کشور برد وسیعتری یابد و هم در عرصه بین المللی حمایت وسیعتری را جلب نماید شعار انتخابات آزاد می‌تواند وسیع‌ترین نیروهای جامعه را در برگیرد و مبرم‌ترین مساله جامعه ما یعنی ضرورت نخی استبداد انگشت می‌گذارد.
 اینکه نیروهای این شعار را بعنوان یک شعار تاکتیکی و با این تصور که بزودی امکان تحقق خواهد یافت طرح کرده اند بهیچ وجه ضرورت طرح این شعار را نمی‌نمایند چون نادرست بودن نظر این نیروها خیلی زود اثبات خواهد شد.

سیامک بجزادی

از پیوند دادن ارزشهای بازاری شده با مکتب سیاسی صحبت شد. ما زمانی قهر را تقدیس می‌کردیم و تغییر ناشی از آن را نشان بنیادی بودن تغییر و رادیکالیسم موجود می‌دانستیم. اما اکنون دیگر حتی مثل گذشته نزدیک تر کانی نیست تأکید کنیم که خواهان اعمال قهر نیستیم - به اعتقاد من هدم اعتقاد به اعمال قهر جزئی از نظام ارزشی ماست - ما باید در راه ایجاد روحیه‌ی جدید در خود، و مردمی که توانایی تأثیر گذاری بر آنها را داریم تلاش‌های واقعی بکار بریم بویژه آنکه جامعه شخونت زده ما به باز سازی جدی نیز در این زمینه احتیاج دارد.

در همین رابطه بین شعار سرنگونی و هدف پایان دادن به حاکمیت جمهوری اسلامی تفاوت جدی و بسیار مهمی وجود دارد. تفاوتی به اندازه‌ای که در نظام ارزشی - تجربه نشان داده است که شکل گذار تأثیری بسیار جدی بر خصلت حکومت جانشین دارد - کمتر انقلاب و تحول قهر آمیزی را می‌توان سراغ داشت که خود خارج از اراده برپا دارندگان نظام جدید به اشکال دیگری از استبداد دچار نشده باشد. اعمال قهر در برکناری رژیم کهنه، مقاومت قهر آمیز نیروهای پاسدار نظام پیشین را به دنبال دارد و مقاومت این نیروها با "حق" نظام جدید در حفاظت از خود مواجه می‌شود و خواه ناخواه اشکال دیگری از سرکوب و نمادهای آن را دنبال خواهد داشت.

در همین رابطه می‌خواهم بر شعار انتخابات آزاد تأکید کنم - این شعار تلاشی است در جهت ایجاد آن روحیه‌ارائه راه مسالمت آمیز پیشبرد مبارزه سیاسی و ترجیح قطعی آن بر اشکال دیگر است.

در مورد مطالبی که رفیق پرزو با ذکر مثال تجربه فاشیسم در زمینه هدم امکان و صحت حرد فیزیکی یک نیروی سیاسی گفتند و به دنبال آن امر ضرورت پذیرش حق حیات سیاسی برای نیروی بنیادگرای اسلامی در ایران که ما می‌خواهیم، به اعتقاد من تأکیدی است ضروری و دارای اهمیت اصولی. اما تعمیم این مساله به موضع نسبت به هیات حاکمه کنونی و یکسان گرفتن آن نیروی سیاسی و اجتماعی با افراد کنونی حاکم بر سر نوشت کشور از صحت و دقت برخوردار نیست.

نکته دیگر اینکه وقتی بر مبنای این تحلیل که وجود حاکمیت جمهوری اسلامی خود در تباین با خواست‌ها و نیازهای اساسی مردم و کشور ماست و به بیان ذکر شده باید این معضل جمهوری اسلامی حل شود، هدف استراتژیک خط‌مشی سیاسی خود را پایان دادن به حاکمیت جمهوری اسلامی قرار می‌دهیم، و بهیچ وجه بدین معنا نیست که در راه تهمین این هدف، اهداف و خواسته‌های مرحله‌ای یا مقنن و به تبع آن اتحادهای ضروری در نظر گرفته

اینکه افراد یا جریاناتی میان نیروهای جمهوری اسلامی پیدا شوند، افکار و روش‌های دموکراتیک و معاصر پیدا کنند و در یک شرایط معین به یک نیروی سیاسی مخالف استبداد و تلقین دین و دولت و به عاملی در جهت تضعیف رژیم بدل شوند، این به معنای شکوفایی رژیم استبدادی مذهبی و دموکراتیزه شدن آن نیست. اینکه رژیم تحت شرایط معینی و زیر فشار عوامل داخلی و خارجی مجبور به رعایت پاره‌ای از آزادیهای سیاسی شود باز هم به معنای شکوفایی و دموکراتیزه شدن آن نیست. دوره‌های کوتاه مانند زمان انقلاب مشروطیت، دهه ۲۰ تا سال ۳۲ و اوایل انقلاب بمن نمونه‌های آموزنده‌ای در این زمینه هستند. البته توجه به این تجارب در تدوین سیاست خود، به این معنا نیست که جنبش دموکراسی نباید با تکیه بر مبارزات مردم، برای عقب نشاندن رژیم جمهوری اسلامی و تمکین آن به خواست‌های مردم مبارزه کند. اتفاقاً در شرایط کشور ما که نه رژیم در حال سقوط قرار دارد و نه اپوزیسیون و جنبش‌توده‌های توان‌بالفعل ساقط کردن رژیم را دارند، ما باید سیاستی تدوین کنیم و مبارزاتی را پیش‌بیریم که تا آنجا که بتوانیم رژیم را به عقب نشینی و ادار کنیم، از نظر من تمرکز قوا، برای عقب‌نشاندن رژیم در برابر خواست‌های جنبش دموکراتیک و آنگونه‌ترین و کارسازترین مبارزه با رژیم و از ارکان اصلی سیاست ما باید باشد.

میخواهم این نکته را اضافه کنم که چگونگی جریان یافتن و تحقق ارزش‌هایی نظیر آزادی و دموکراسی در جامعه ما و پیدا کردن روش‌ها و مکانیزم‌ها و اشکال کار ساز برای تحقق آنها، مسئله مرکزی و کلیدی در تدوین سیاست ماست. تازمانیکه کسب رهبری و حفظ آن به هر شیوه و قیمت، تحت عنوان شعارهایی نظیر آزادی و دموکراسی و حاکمیت ملی و حاکمیت خلقی، در فرهنگ سیاسی و اندیشه سیاسی ما نیروهای سیاسی کشور، نقش و وزن همه‌رأداشته‌باشد، تا زمانیکه درک ما از مبارزه در راه آزادی و دموکراسی این باشد که همه آنها را به بعد از استحاله یا سرنگونی رژیم محول کنیم، و اگر درک و هدف مریک از نیروهای سیاسی کشور از آزادی و دموکراسی، در بهترین حالت دفاع از آزادی خود باشد و به حیل مختلف ایدئولوژیک و سیاسی از دفاع از آزادی دیگران طفره روند، روشن است که راه رسیدن ملت ایران به آزادی و دموکراسی طولانی‌تر و پردردتر خواهد شد. مگر می‌توانیم دفاع از آزادی نیروهای مخالف رژیم از همین امروز تلاش برای یک‌بارگیری روشهای مسالمت‌آمیز در مبارزه، تلاش برای پیوند جنبش دموکراسی با مبارزات مردم، مبارزه برای تحقق مطالبات و خواست‌های مردم با تکیه بر مبارزات آنان، باید از ارکان دیگر سیاست ما باشد.

ف. تابان

صحت این قسمت را از آخر صحبت رفیق مجید شروع می‌کنم. بطور باید مبارزه کرد در راه ارزشها و بویژه دموکراسی که الان خیلی مورد توجه است؟ برای دموکراسی هم می‌شود بطور محافظه‌کارانه مبارزه کرد، هم می‌شود بطور رادیکال مبارزه کرد. هیچ‌کدام هم نافی هم نیست. بحث دور قبل در مورد دو مشی سیاسی را الان متذکر می‌گسترش می‌دهم، الان دو شیوه مبارزه وجود دارد. این دو شیوه از قبل هم وجود داشته، اما در مورد سازمان ما که الان در حال گذار است، خیلی از عناصرش تازگی دارد. یکی شیوه محافظه‌کارانه، یکی شیوه رادیکال. ما باید تکلیف خودمان را روشن کنیم سازمان ما برای تحقق ارزشهایش می‌خواهد یک سازمان محافظه‌کار بشود، یا یک سازمان در اساس رادیکال باقی بماند؟ اینکه ما از واقع‌بینی صحبت می‌کنیم چه منظوری داریم؟ و اقصیات چیست؟ و اقصیات اینهاست: فقر گسترده، نارضایتی عمومی، مبارزات اعتراضی پراکنده، بحران همبستگی در چهار چوبه یک رژیم که بغایت ارتجاعی است. این اقصیات باید ما را به سمت رادیکالیسم سوق دهد، اما متأسفانه به همان دلایلی - که به بخشی از آنها در دور قبل اشاره کردم و مربوط به شکستهای ما و تجارب منفی ماست، روحیات محافظه‌کارانه و تکیه نوع خودباختگی در جنبش‌چپ ما در حال بروز و گسترش است و به اشکال مختلفی خودش را نشان می‌دهد و تمایل دارد همه چیز گذشته حتی چیزهای خوش‌فاصله بگیرد.

در ادامه این بحث من به چند مورد گریه اشاره می‌کنم. یک مورد همین مسئله فدرالیسم که امروز هم بحث شد روی آن. فدرالیسم نقطه‌یک شعار نیست. پذیرش یا عدم پذیرش آن تا حدودی، دو سمت‌گیری است. یک سمت‌گیری که با پذیرش فدرالیسم همراه است - جدا از مجموعه ابهاماتی که در این مورد هست - سمت‌گیری بطرف نیروهای خلقی است یعنی خلقها و ملل ساکن در کشور ما، سمت‌گیری دیگر که معمولاً تمایل به ننی مسئله ملل یا مسکوت گذاشتن آن دارد و نیروی آن هم، عمدتاً همان نیروهای ملی هستند یا تعبیری که امروز وجود دارد و مخالف هستند با فدرالیسم و حقوق دموکراتیک خلقها. مسئله شاید اینطور نباشد که بین این دو باید یکی را انتخاب کرد ولی بهر حال این موضوع باید روشن شود که ما خودمان را به کدام نیروهای اجتماعی بیشتر نزدیک می‌بینیم. امروز مخصوصاً توجه به تجاربی که در مورد مسئله ملی وجود دارد و سابقه این امر در کشورهای سوسیالیستی، اهمیت قضیه بیشتر از گذشته روشن است، حالاً ما فکر می‌کنیم این توجه در قالب پذیرش شعار فدرالیسم طرح شده است، مگر اینکه بخوایم سمت‌گیری دیگری داشته باشیم.

موضوع دیگر بحثی است که در مورد رابطه فعالیت جبهه‌ای و سازمانی اخیراً آراء مطرح می‌شود. آیا ما باید فطریک مشی داشته باشیم و آنهم مشی جبهه‌ای؟ مشی‌ای که تمام نیروهای اپوزیسیون را - جدا از اینکه کیما هستند و کیما نیستند - متحد می‌کند و در نتیجه آن قدر حداقل است که همه این نیروها باید روی آن توافق کنند؟ آیا جدا از یک چنین مشی‌ای، سازمان ما برای تحقق ارزشها و آرمانهای خودش برای این مرحله حرنی جدا از فراتر از نیروهای دیگر نباید داشته باشد؟ در سند شور ما این دو مسئله از هم تفکیک شده، هدف سیاسی ما برای این مرحله برکنار کردن جمهوری اسلامی و ایجاد جمهوری دموکراتیک پارلمانی در شکل فدراتیو قرار داده شده است، ما این شعار را امروز مبنای جبهه نمی‌گذاریم.

دیگری امروز در میان نیروها مطرح است که جدا کردن این دو خطاست و مافقط‌باید یک هدف جبهه‌ای داشته باشیم. این موضوع بنظر من تنزل تا سطح محافظه‌کارترین نیروهای اپوزیسیون است.

باز در همین رابطه مسئله دیگری الان توی جنبش زیاد طرح میشود و اینجا هم روی آن صحبت شده که آیا ما می‌خواهیم نیروهای دیگر را حذف کنیم یا نه؟ منظور من هم بطور مشخص سلطنت طلبان و طرفداران رژیم هستند ما هیچ نیروی سیاسی رانمی‌خواهیم حذف کنیم، ولی از این نمی‌خواهیم این نتیجه را هم بگیریم که با رژیم جمهوری اسلامی با جناحی از آن بعنوان یک نیروی موجود در جامعه می‌خواهیم همکاری کنیم. فکری که الان طرح هست، توی سازمان خود ما هم طرح هست. تفاوت هست بین نیروی اجتماعی، نیروی مردم که پیرو یک فکر و یک حزب می‌شوند با یک نظام حکومتی. این نظام حکومتی را ما می‌خواهیم محو و حذف کنیم. عناصری از این نظام نیز که عناصر اصلی و تعیین‌کننده هستند، یکسده جنایتکارند که اگر بر فرض فکرشان هم تحول پیدا کند گناه جنایاتشان پاک نمی‌شود.

از مجموعه این صحبتها اگر خواهم نتیجه بگیرم برمی‌گردم روی یک موضوع اساسی. متدهایی که ما سابقاً به شکل شدیدش طرح می‌کردیم و اسم آنها را گذاشته بودیم بر خورد طبقاتی، آیا این متدها و برخوردها کلاً باید کنار بروند و برخورد دیگری جای آنرا بگیرد یا نه. آیا به جای اقتدار و گروه‌های اجتماعی سابق به مخاطمی نظیر "ایرانی" و "ایرانیان" باید توسل جست؟ آیا این نوزایی و رنسانس و یا واژه‌های دیگری که برای تحولات اخیر طرح می‌شود، به یکسان در همه مردم بازتاب می‌یابد و همه از آنها یک چیز را می‌فهمند به تعبیر دیگر آیا ما دچار این فکر یا این توهم شده‌ایم که شعارهایی می‌توانیم بدهیم که به یک سان تمام نیروهای اجتماعی جامعه ما را خرسند و راضی بکند یا شعارهای ما الزاماً بر برخی از نیروها انطباق بیشتری دارد و با نارضایتی یا مخالفت برخی دیگر از نیروها مواجه می‌شود. در مثال راجع به فدرالیسم من خواستم این نکته را گوشزد کنم و هم چنین در مورد مقایسه دو مشی جبهه‌ای و سازمانی، ما باید تعیین کنیم که می‌خواهیم پیوند با طرفداران عدالت اجتماعی داشته باشیم و یا مخالفان آن. البته از این بحث این نتیجه گرفته نشود که پس ما می‌خواهیم فلان نیرو را حذف کنیم یا ملت را تقسیم کنیم، نه، بحث بر سر الویتها و سمت‌گیری ماست. واقعیت علیه هم اینکه ما بخوایم یا نخواهیم، اینگونه است. ما از وحدت ملی به معنی وحدت همه اقشار تا اندازه‌ای می‌توانیم و اجازه داریم دفاع کنیم که این وحدت به بجای قربانی شدن خواسته‌های زحمتکشان و ستمدیدگان نباشد. ما باید بتوانیم به جای برخوردی صرفاً تقابلی که گذشته رابطه درستی بین منافع کلی جامعه و ملت با خواستهای زحمتکشان و اقشار فرودست برقرار کنیم و خواسته‌ها یا ناخواسته با عدول از خواسته‌هایمان در کنار نیروهای راست قرار نگیریم.

ن. بزرگو

سیاست، هنر ممکن ماست، اگر قرار باشد "فیر ممکن‌ها" را موضوع شعارهای روز و تاکتیک‌های خود قرار دهیم، من شخصاً به جمهوری دموکراتیک پارلمانی اکتفا نخواهم کرد. "عقل آرزوخواه" من به من حکم می‌کند که نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند حرف آخر تاریخ‌پس باشد. آیا با برقراری دموکراسی و جمهوری پارلمانی، فقر و جمل و بی‌عدالتی از میهن ما رخت بر خواهد بست؟ نه، ما لااقل تا کنون خود را به عنوان نیرویی هوادار سوسیالیسم تعریف کردیم. اگر فعلاً در چشم‌انداز قابل‌پیش‌بینی برقراری سوسیالیسم امکان پذیر نیست، آیا باید از آرمان سوسیالیستی خود چشم‌پوشی کنیم؟ بدیهی است که در میان ما هیچ‌کس این را نمی‌گوید، اما همه ما بعنوان هدف و شعار تاکتیکی چیزی به جز "سوسیالیسم" را تعریف می‌کنیم. چرا؟ زیرا از اقصیات حرکت می‌کنیم، می‌بینیم که مثلاً در شرایط فعلی در ایران، شعار جمهوری فدراتیو پارلمانی بیشترین تاثیر بسنج‌گر و یکپارچه‌کننده نیروهای مخالف استبداد را دارد و این شعار را برمی‌گزینیم. و یانه، در می‌بایم که چنین شعاری نمی‌تواند متحد‌کننده همه‌انحالی باشد که می‌خواهیم مردم مبارزه می‌کنند، و شعار دیگری را می‌پذیریم.

اما اگر ما شعارها و تاکتیک‌های خود را بخوایم بر واقعیت منطبق کنیم، باید در وجه اول ببینیم که ما به عنوان ایرانی‌همنوعان یک نیروی سیاسی چه وظیفه و چه تعهدی داریم. مردم ما با معضل و مشکل واقعا موجودی بنام رژیم ولایت فقیه مواجهند، با یک آپارتاید اسلامی. وظیفه ما گردآوری و بسنج حداکثر نیرو برای حل این معضل است. باید بدانیم که لبه تیز حمله ما متوجه چیست. بسنج حداکثر نیرو، به معنای تعیین آن حداقلی است که می‌تواند بیشترین نیروی خواهان دموکراسی را گرد آورد. ما با هر نیرویی که خواهان تعیین شیوه حکومت و نیروی حاکم از طریق انتخابات آزاد باشد، همسو و متحدیم.

اگر معنای "پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی" این باشد که شیوه دموکراتیک حکومت جای رژیم سیاسی فعلی را بگیرد، من با این شعار موافقم. معنی اصلی واژه رژیم هم همان شیوه حکومت است. اما در عرف سیاسی، رژیم معنای دیگری هم دارد: مجموعه نیروهای حاکم، سیستم نیروهای سیاسی حاکم، سیستمی که اجزای آن را مثلاً در مورد ایران - به عنوان نمونه - نیروهای سیاسی-سیاسی-تشیکیل می‌دهند. آن وقت است که اصطلاحاتی مانند "بقایای رژیم" (پس از سرنگونی) مفهوم پیدا می‌کند. همین دو معنی مرتبط، اما متفاوت است که می‌تواند به دو تفسیر متفاوت از شعار "پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی" بیانجامد.

اما در مورد آنچه رفیق تابان پیرامون نیروهای "محافظه‌کار" و "رادیکال" گفت، به نظر من در ایران نیروی محافظه‌کار نیرویی است که در جهت حفظ ساختارهای سنتی سیاسی و اجتماعی تلاش می‌کند نه نیرویی که بطور جدی خواهان برقراری دموکراسی و دگرگون کردن شیوه حکومت است. تعیین پلانترم حداقل برای گرد آوردن حد اکثر نیرو جهت پایان دادن به شیوه حکومت فیر دموکراتیک، به معنای تنزل به محافظه‌کاری سیاسی نیست. لازمه بر اتحادی این است که نیروهای شرکت‌کننده در اتحاد، میان آرمانها و اهداف نهائی خود، یا آنچه که امروز آنها را به هم پیوند می‌دهد و امروز امکان پذیر

است، تفاوت قابل شوند.

سوال دیگری که باید بدان پاسخ داد، این است: آیا ما در هیچ شرایطی حاضر به مشارکت در روندی در تحویل قدرت که نخست در چارچوب حقوقی معینی با نام "جمهوری اسلامی" آغاز شود، نیستیم؟ آیا غیر قابل تصور است که روند دمکراتیزه شدن حیات کشور در مراحل آغازین خود در چنین چارچوب قانونی پیش رود؟ اگر تنها شکل تحویل قدرت را شکل قهر آمیز آن بدانیم، چنین چیزی غیر قابل تصور است. در این صورت، نخست باید جمهوری اسلامی مانند سلطنت ملقی شود و سپس انتخابات صورت گیرد. اما به نظر من، این مهم‌ترین امکان نیست، ضمن اینکه شعار "انتخابات آزاد" چنین امکان غیر احتمالی را هم به کلی منتفی نمی‌کند؛ ما خواهان انتخابات آزاد با شرکت همه نیروهای سیاسی هستیم، انتخاباتی که با استانداردهای امروز دنیا خوانا داشته باشد، حال می‌خواهد این انتخابات قبل از اتمام حقوقی "جمهوری اسلامی" باشد یا پس از آن. شمره این انتخابات باید مجلسی باشد که هیچ چیز، نه قوانین آسمانی و نه قوانین زمینی، قدرت آن را محدود نکند، مجلسی که اختیار تدوین قانون اساسی جدید انتخاب حکومت و تصویب سایر قوانین را داشته باشد.

مهدی فتاوری

در مباحث امروز از دو خط‌مشی صحبت شد یکی خط‌مشی که تغییرات درونی رژیم و تبدیل آن به رژیم دمکراتیک را محتمل میدانند و دوم خط‌مشی که بر احتمال کنار رفتن رژیم توسط قهر توده‌ای تأکید دارد. من فکر میکنم این شیوه طرح مساله که چه در درون سازمان و چه در سطح کل نیروهای اپوزیسیون مرتباً بر آن تأکید میگردد اساساً نادرست است. زمامتیکه همه ما ارزیابی داریم که در شرایط کنونی امکان آنکه رژیم توسط قهر توده‌ای پایین کشیده شود وجود ندارد و در همین حال نیروهای حاکم در جهت پذیرش آزادی سیاسی و انتخابات آزاد عمل نمیکنند معنی دیگرش آنست که در شرایطی امکانها برای تغییر بوجود میاید که پارامترهای امروز تغییر کرده باشند. این پارامترها به عوامل متعددی از قبیل میاید که غیر قابل پیش‌بینی است. عوامل اقتصادی، تضادهای درونی رژیم، عوامل جهانی، روانشناسی توده‌های مردم، موقعیت نیروهای سیاسی و روابط آنها و... این مجموعه پارامترها باید تغییراتی نماید تا شرایط برای تحول آماده گردد. در نتیجه صحبت امروز ما از اینکه در چنان شرایطی نیروهای درون رژیم خود به تحولاتی تن خواهند داد و برای حفظ رژیم اسلامی نیروهای راد درون حاکمیت خواهند پذیرفت و در چند تحول استبداد به شیوه کنونی نغی شده و انتخابات آزاد پذیرفته خواهد شد و یا اینکه بر شیوه کنونی حاکمیت پای خواهند نهد و با قهر پایین کشیده خواهند شد نادرست و هر پیش‌بینی بر پایه‌های واهی بنیان‌گذاری خواهد شد و بدتر از آن آنست که این پیش‌بینی را مبنای تمایز خط‌مشی و تقسیم کردن نیروهای سیاسی بدو خط‌مشی بر اساس دو پیش‌بینی فوق قرار دهیم. میتوان فرضیه ارائه داد ولی نمیتوان این فرضیات را مبنای خط‌مشی و تقسیم بندی نیروها قرار داد خط‌مشی ما باید بر این اساس بنیان‌گذاری گردد که برای گذار به دمکراسی چه پارامترهایی باید تغییر نماید و چگونه میتوان در جهت آن عمل کرد و طرح مساله بگونه ذکر شده خود مبنای پایه‌گذاری خط‌مشی نادرست است. شعار سیاسی ما نباید بر این مبنا که تحول فراداحتمالاً از این یان طریق صورت خواهد گرفت طرح حریزی گردد بلکه مینا باید این باشد که بتواند وسیع ترین نیروها را در جهت آن تحول بسیج کند و مناسب ترین راجها را تقویت کند. این نیروها قطعاً ارزیابی‌های متفاوت و نظرات گوناگون خواهند داشت. چندین سال مطرح شده که خط‌مشی نیروهای از قبیل مجندس بازگان تغییر درونی رژیم و استحاله است و مانع از بسیج انقلابی توده‌ها خواهد گردید. امروز بروشنی میتوان قضاوت کرد که فعالیت این نیروها در جهت تحولی که ما نیز خواستار آنیم تأثیر گذار بود، یا در خلاف آن. خط‌مشی که بر مبنای پیش‌بینی تغییر رژیم تنها از طریق قهر توده‌ای شعار سرنگونی را طرح نموده و دیگر شعارها را صرف نظر کرد از مبارزه انقلابی به خلفا استحاله میخورد تنها امکانها خود را محدود دینمایند و نقش خود را برای تحول دمکراتیک محدود کرده و در مواردی عملکرد منفی یافته است.

ممکنست در تئوری امروز طرح گردد که شعار سرنگونی منافاتی با اشکال مختلف مبارزه ندارد ولی این شعار چندین سال توسط نیروهای اپوزیسیون طرح گردید و معنای معین خود را دارد. مثال معینی بزیم، امروز همه میدانیم که در درون رهبران رژیم نظرات مختلفی در رابطه با نحوه برخورد با زندانیان سیاسی وجود داشت. بخشی از آنها مخالف اهدام وسیع زندانیان سیاسی بودند. بخشی خواهان این امر بودند و بخشی نیز سکوت میکردند و چه موافق و چه مخالف بودند هملاً بر آن صحنه گذاشتند ولی خود نیروی محرک نبودند. اگر نیروهای اپوزیسیون این ارزیابی را نداشتند که از همین امروز باید برای بسیج نیرو در جهت پایین کشیدن رژیم حرکت کرد میتوانستند در روند حوادث و برخورد با این تضاد موثر واقع شوند ولی میدانیم که عملکرد دیر و های اپوزیسیون بطور مشخص تا چه حد تأثیرات منفی بر جای گذارد.

و یا برای مثال نوع برخورد با نیروهای باصلاح معتقد به استحاله در چندسال اخیر را میتوان ذکر کرد. بسیار نادرست بود و نادرست است که از نیروهای چون جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ایران بخواهیم که شیوه مبارزه خود را تغییر داده و علیه کلیت رژیم جمهوری اسلامی و نیروهای حاکم مبارزه کند. میتوان باز ارزیابی و نظرات آنها موافق و یا مخالف بود ولی فعالیت این نیروها در جهت گسترش امکانات برای برقراری آزادی مؤثر بوده و هست و بسیار نادرست بود و هست که از آنها بخواهیم که به دلیل آنکه رژیم استحاله‌پذیر نیست روش مبارزه خود را تغییر دهند و محدود کردن جنبش به شعار سرنگونی ضرورتاً به نتیجه گیری فوق منجر میشد و میشد که اینک اگر نیروهای سیاسی همگی بخواهند بدون توجه به گذشته و پروسه‌های پیشین و نظرات خود عیناً شیوه‌های مبارزه این جمعیت را بکار گیرند ب همان ترتیب و از زاویه دیگر خطا گردیده‌اند. هر بخش از نیروهای درون و پیرامون رژیم که تمرکز قدرت و سرکوب را نپذیرند و علیه

ان فعالیت کنند ب همان نسبت در چارچوب مبارزه عمومی برای دمکراسی میتوانند نقش مثبت داشته باشند و شعار سرنگونی هیچ معنایی جز نغی این امر ندارد.

ممانعور که گفته شد ما میبایست رژیم مورد نظر خود و خواست‌های بر نامه‌هایمان را در تمامی زمینه‌ها و بطور مشخص در زمینه تحقق دمکراسی در ایران طرح نموده و از همین امروز در جهت تقویت آنها آماده گردن در شرایطی تحقق آن بگوئیم. ضرورت‌های سیاسی نباید مانع از طرح و تبلیغ خواسته‌های ما گردد و در عین حال شعار مرکزی سیاسی ما در این مرحله میبایست نغی استبداد که بنظر من شعار انتخابات آزاد شعاری مناسب برای این مضمون در موقعیت کنونی است باشد. دیگر نباید ملامت طرح کنیم که با مجاهدین به این دلیل که جدائی کامل دین از دولت را قبول ندارند همکاری نمیکنیم. مهندس بازرگان در این زمینه نظراتی به مراتب منفی تر از مجاهدین دارد. اینگونه طرح مطلب یعنی نغی جمهوری اسلامی بمفهوم پذیرش جدائی دین از دولت بعنوان یکی از شروط همکاری (و نه جنبه) بخش وسیعی از نیروهای سیاسی را در بر میگیرد. با مجاهدین همکاری باین دلیل مقدور نیست که مواضع این سازمان در رابطه با ما و همکاری با دیگر نیروها در خلاف جهت گسترش امکانات برای نغی استبداد در ایران و آزادی سیاسی و انتخابات آزاد است. باین سیاست دیگر نباید طرح کنیم که در جلساتی که برای بررسی مسائل ایران مطرح مشود باین دلیل که مملانه نماینده نهضت مقاو مت ملی هم حضور دار در شرکت نمیکنیم.

در چشم انداز نزدیک باید از هر امکاتی در جهت گسترش تحولات مثبت استفاده کرد و تاکتیک‌های متنوعی را در این زمینه بکار گرفت. این تلاش الزامات خاص خود را دارا خواهد بود. بخش وسیعی از نیروهایی که مستقیماً در این امر شرکت خواهند داشت الزاماً میبایست در چارچوب امکانات قانونی رژیم و در شرایط موجود عمل کنند. نیروهای مستقیماً درگیر این مبارزه هستند خود بخوبی همواره این مساله را درک میکنند و کمتر شعار داده و بیشتر عمل میکنند. نباید از این نیروها خواست که با طرح خواسته‌های رادیکال تر و یا شرکت در اشکال ساز ماندنی مخفی و تشکیلات مخفی امکانات خود را از دست داده و از مبارزه موثری که میتوانند پیش بردنمان مانند ما در گذشته چنین عمل نکرده ایم.

سیامک بهزادی

در صحبت‌های رفیق فتاوری و مثال‌های ذکر شده، از تاکتیک‌ها و روش‌هایی سخن گفته شد که نمی‌توان با آن مخالفت داشت اما یک سؤال جدی در این باره طرح می‌شود و آن جای پای هدف درازمدت ما در رویه و تاکتیک‌هایی است که پیشنهاد می‌شود. اگر می‌پذیریم که رژیم مبتنی بر ولایت فقیه در کلیت خود باید برود و یک جمهوری مبتنی بر دموکراسی جایگزین آن شود، این هدف خود را چگونه در سیاست اتحاد‌های ما بازتاب می‌دهد و کدام اتحاد می‌بایست حکومت پیشنهادی ما را به مردم معرفی کند. اگر در این زمینه اهدام مسکوت گذاشته شود و پایه آن بر دوش نیروهای معینی، استوار نشود، ضرورتاً در عمل فقط به حمایت از این یان نیرو و صرفاً تقویت آنها کشانده خواهیم شد. این امر که ما در کدام جهت می‌خواهیم در حدتوان خود تأثیر گذار باشیم در تمام سیاست‌ها و تاکتیک‌های ما بازتاب دارد. بر این زمینه به اعتقاد من هم برای آنچه که می‌خواهیم کنار گذاشته شود و هم برای آنچه که می‌خواهیم جانشین شود، باید تصور و برنامه روشن داشته باشیم و مشخص کنیم و نیروها، یعنی جهت مربوطه را تعریف کنیم. جدا از ائتلاف‌ها و اتحاد‌های ما در اینجا سخن از دو جبهه است. جبهه نیروهای خواهان دموکراسی و معتقد به مر جمعیت مردم و جبهه آلترا تئو، جبهه نخست، اتحاد وسیع همه نیروهای راد بر می‌گیرد که استقرار دموکراسی، تشکیل مجلس موسسان و تعیین نظام سیاسی توسط این مجلس را در برنامه خود پذیرفته‌اند. این جبهه از جبهه جمهوری یا چیزی مشابه این نام که تنها در برگیرنده آن نیروهایی است که به اعتقاد ما بر اساس اعتقادات اعلام شده‌شان می‌توانند علیه رژیم و دومی پیشنهاد نیروهای هموز آن به مردم بعنوان آلترا تئو رژیم است. جبهه نخست بخشی از مشروطه خواهان را نیز شامل می‌شود. شعار جبهه نخست مثلاً می‌تواند بر گزاره انتخابات آزاد باشد.

بدین ترتیب با پذیرش جبهه نیروهای خواهان دموکراسی، در جهت ایجاد وسیع ترین تجمع نیرو و استفاده از همه امکانات تلاش شده است، و با تلاش برای تشکیل جبهه دیگر، جبهه آلترا تئو، آنچه که می‌خواهیم بنا کنیم و همچنین مخالفت‌مان با آلترا تئو‌های اساساً غیر دموکراتیک همچون سلطنت و یا حکومت‌های ایدئولوژیک، تعیین مادی یافته و زمینی شده است.

در پایان می‌خواستم نکته‌ای هم در باره فدرالیسم که در صحبت‌های دیگر به آن اشاره‌ای شد، اضافه کنم. فدرالیسم بنا بر دلایلی خاص هم در صحنه کنگرس و هم در سند منتشر شده توسط کمیسیون تدوین سند خط‌مشی سیاسی جایگاه بیش از حد بر جسته‌ای یافته است. به اعتقاد من فدرالیسم یکی از مشخصات یک جمهوری دمکراتیک است. من آنرا بعنوان یکی از مکانیسم‌های کنترل و تحدید قدرت دولت مرکزی درک می‌کنم. این کنترل می‌تواند بواسیله مکانیسم‌های دیگر محدود کننده قدرت دولت همچون شکل‌گیری و قدرت‌یابی تشکلهای مردمی همچون اتحادیه‌ها و سندیکاها و... تکمیل شود. اینک شرط دمکراتیک بودن یک جمهوری در ایران ضرورتاً فدرال بودن آن تصویر شود و یا اینکه از تأکید بر فدرالیسم نتیجه‌گیری سیاسی شده و اولویت دادن به اتحاد با نیروهای خلفی در مقابل نیروهای ملی از آن استنتاج شود و کلاد در تقابل قرار دادن این دو به نظر من اساساً خطاست. کنگرس نیز در رابطه با اتحاد نیروها و تعیین اولویت در این زمینه اظهار نظر کرده و اساساً در این عرصه بحثی در سازمان صورت نگرفته است.

قرنعلی عبدالرحیم پور

همه رفقا بر این نظر هستند که در چشم انداز قابل ارزیابی، سقوط رژیم محتال به نظر میرسد. من هم اینطور فکر می‌کنم. واقعیت اینست که جامعه ایران درگیر بحران

سمت گیری درستی است که باید تقویت و تدقیق شود. من در اینجا نمیتوانم روی بندبندان صحبت کنم، انشاءالله در یک فرصت دیگر اگر دست داد، میشو داین کار را کرد.

ف. تابان

من وقت باقی مانده را به یکی دیگر از موضوعات اساسی خط مشی سیاسی یعنی انتخابات آزاد و رابطه آن با شعار برکناری می پردازم. الان مدتی است که شعار انتخابات آزاد در سطح نیروهای اپوزیسیون طرح شده و بسیاری از این نیروها آن را پذیرفته اند. هلیبر تم این توافق نسبتاً همومی که روی این شعار یا خواسته وجود دارد، در کجای کاملاً متفاوتی نیز از آن آرایه می شود. این موضوع مورد توافق است که با توجه به تحولات دنیا در مسیر دموکراتیک انتخابات آزاد روزه روز چه در هر سه بین المللی و چه در داخل کشور مقبولیت بیشتری پیدا می کند و یک شعار منطقی و بسیج گراست و بهترین طریق انتقال قدرت و تضمین دموکراسی و پرهیز از خشونت در جامعه می باشد، اما نباید تصور کرد که طرح یا کشف این شعار "رسمان الهی" است که دیگر همه چیز را خوب و خه حل می کند. الان چنان بعضی نیروها در این شعار شرف گرفته اند که همه چیز را فقط از آن می نگرند. از انتخابات آزاد الان چند درک وجود دارد، مشی اصلاحات آنرا یک طور می نمند و مشی برکناری طور دیگری. یک فکر وجود دارد که هدفش از طرح این شعار قانع کردن جمهوری اسلامی برای برگزاری انتخابات آزاد است و امید دارد که رژیم با توجه به چشم اندازهای جهانی آنرا بپذیرد و این را برای حکومت یک "فرصت تاریخی" اعلام کرده است. این فکر در سازمان مطرح شده، در میان بعضی نیروهای ملی هم وجود دارد. اما یک فکر دیگر هم هست که به مسئله تا به این اندازه خوشبینانه نمی نگرد. منتهی روی جناحهایی از رژیم حساب باز کرده است که در تحولات آتی به این خواسته بپیوندند. از این نظر طبیعی است که این دو فکر - باشد و ضعف کمتر و بیشتر - شعار انتخابات آزاد را در برابر شعار برکناری رژیم قرار می دهند و آن دو را با هم ناسازگار می دانند و بعضی نیروها مثل جمهوری خواهان ملی تا آنجا جلو رفته اند که می گویند با معتقدان به برکناری رژیم نمی توانند وارد یک جبهه دوام دار شوند. به نظر من هر دو فکر فوق کم یا بیش با توهم صبرانه هستند. انتخابات اخیر مجلس خبرگان "ظرفیت دموکراتیک" رژیم را به نحو بارزی به نمایش نهاد.

اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی است. ولی واقعیت دیگر نیز اینست که رژیم جمهوری اسلامی هلیبر تم همه اینها، همچنان حکومت می کند. هنوز تحولات سیاسی کشور، بیشتر تحت تاثیر اختلافات و کشاکش های درونی رژیم است و کمتر تحت تاثیر مبارزات مردم و اپوزیسیون. این اختلافات اگر چه شدید است ولی بگونه ای نیست که مانع تداوم حکومت شود. از سوی دیگر سطح مبارزات مردم، وضعیت درونی اپوزیسیون، موقعیت اپوزیسیون در میان مردم، بگونه ای است که هنوز نمیتوان از وجود یک جنبش نیرومند و از اکثریت سیاسی در برابر رژیم صحبت کرد. لازم است در باره تاثیر عوامل جهانی نیز صحبتی داشته باشیم. در یکی دو سال گذشته برخی از جریانات سیاسی، از "شرایط مساعد داخلی و جهانی" در اعلامیه ها و بیانیه های خود صحبت کردند. بنظر من، از نظر جهانی هنوز شرایط مساعد قابل تکیه ای برای جنبش ما وجود ندارد. جنبش ملی - دموکراتیک در کشور ما و در منطقه ما از حمایت دول غربی و آمریکایر خور دار نیست. آنها در شکست دولت های کشورهای سوسیالیستی منافع مشخصی داشتند. در صورتیکه برای آنها روشن نیست که اگر رژیم های دیکتاتوری نظیر رژیم جمهوری اسلامی و رژیم عراق و عربستان و سوریه و... در یک خیزش همومی و ملی با شرکت همه نیروهای ترقی خواه ساکن شوند، چه اتفاقاتی خواهد افتاد. دول غربی و آمریکاطمینان ندارند که آیا قادر خواهند شد این جنبش ها را تحت تاثیر خود و تحت اتر پته خود قرار دهند و مجارشان کنند یا نه؟ آنها تا زمانی که به سمت گیری و آینده جنبش ملی - دموکراتیک در کشور ما - آنچنان که میخوانند - مطمئن نباشند، هلیبر تم صحبت از حقوق بشر و دموکراسی از جنبش حمایت نخواهند کرد. (من از شرایط استثنایی - که ممکن است پیش بیاید صحبت نمی کنم). فعلاً نت و بازار و درآمدهای کلان و آتایی در منطقه ما صرفه تر از حقوق بشر و دموکراسی نامطمئن و احياناً نامطلوب آینده است. باید توجه داشته باشیم که نه ایران، لهستان و آلمان شرقی است، نه منطقه ما، اروپای شرقی است. البته پیشرفت روندهای دموکراتیک در جهان بطور هموم و تحول دموکراتیک در کشورهای اروپای شرقی، همه عوامل مثبتی بودند که روی مردم ما و نیروهای سیاسی کشور تاثیر مثبت داشتند. ولی تاثیر آنها فعلاً بگونه ای نیست که در کشور ما، منجر به یک تحول سیاسی دموکراتیک در جامعه یا در درون رژیم جمهوری اسلامی شود.

با توجه به این عوامل و نیز مسائلی که فقط طرح کردند، بنظر میرسد در چشم انداز قابل ارزیابی، مردم ما، متأسفانه با ادامه حکومت استبدادی مذهبی روبرو هستند. بنظر میرسد که در این چشم انداز ما باید تحول جدی و کار سازی درون رژیم مواجه باشیم. اما در همین حال اختلافات درونی رژیم در راستای تضعیف چه بیشتر تندر و هاتشدید میشود، و واقع گرای و حرف گرای در میان مسئولین جمهوری اسلامی در سیاست خارجی و داخلی همراه با تلاش برای حذف یکدیگر و تشدید استبداد ر شد می کند. در این چشم انداز جناح های مسلط و مطلقه، هلیبر تم پیدا کردن واقع گرای و حرف گرای بیشتر، همچنان به حکومت استبدادی و اعمال خشونت و قهر علیه مخالفین سیاسی خود ادامه میدهند. گرایشات فکری متجایل به دموکراسی اگر چه بطور پر اکنده به رشد خود ادامه میدهند ولی فرارویی آن تاحدیک سیاست و نیروی سیاسی فعال، در این چشم انداز واقعی بنظر نمی رسد. و نیروهای سیاسی طرفدار دموکراسی و آزادی نمیتوانند بر اساس چنین امکانی سیاست خود را پی ریز کنند. ضمن اینکه نباید در تدوین سیاست، چنین امکانی هر چند ضعیف و پراکنده را حذف کرد. سیاست ما باید بگونه ای باشد که بتواند از این مکان، برای گسترش دامنه جنبش دموکراسی استفاده کند.

طبیعتاً مبارزه با رژیم متکی بر ایدئولوژی دینی و استبداد در جامعه ما، در شرایط کنونی، فوق العاده بفرج و فوق العاده دشوار است. در نتیجه هم سیاست و روش و اشکال مبارزاتی پیچیده و کار سازی هم هزم و ایستادگی و روحیه مبارزاتی قوی از ما می طلبد. فکر می کنم با توجه به شرایطی که کشور ما در آن قرار گرفته، اولین گنگر ه سازمان، سمت درستی در زمینه تعیین اهداف سیاسی، سیاست و روش و اشکال مبارزاتی، گرفت. بویژه بحث های مثبتی که در زمینه ضرورت تمرکز تو احوال دموکراسی و انتخابات آزاد در گنگر ه جریان داشت، زمینه مساعدهی را برای تدوین و تکوین سیاست جدی و کار ساز بدست داده است.

فکر می کنم سمت گیری شورای مرکزی در این راستا و ارائه "رئوس خط مشی سیاسی" در جهت تدوین یک سیاست کار ساز و منطبق با شرایط و روندهای کلیدی،

کسانی که مدافع برکناری رژیم بعنوان هدف سیاسی این مرحله هستند، انتخابات آزاد را طور دیگری می فهمند، به اعتقاد من فور مولبندی آرایه شده در سند شورادر این زمینه فور مولبندی نسبتاً دقیقی است و مرز دارد با طرفداران دو فکر اول. فور مول بندگهان سند می گوید، ما خواهان تمرکز مبارزه حول انتخابات آزاد هستیم و در جریان این مبارزه و تحقق این شعار مقاومت رژیم باید لژی ما بوسله مبارزه متنوع مردم در هم شکسته شود. در این فور مول چند ایده هست. اول اینکه می گویم مبارزه را حول انتخابات آزاد سازمان دهیم دوم اینکه برای تحقق این شعار بر اشکال متنوع و مختلف مبارزه تاکید می شود و نه تنهیک مبارزه صرفاً قانونی و انتخاباتی و حتی مسالمت جویانه. طرفداری ما از مسالمت و انتقال مسالمت آمیز قدرت نباید به چشم بستن ما بر واقعیات منجر شود و اینکه مبارزه در ایران به اشکال متفاوتی پیش خواهد رفت و قمر بمعنی مبارزه مسلحانه در آن نقش مهمی خواهد یافت. مشی مسالمت جویانه ما باید در جهت محدود کردن هر چه بیشتر این جنبه از مبارزه باشد. اما همه چیز نه دست ماست و نه دست مردم. رژیم در تعیین شکل مبارزه نقش بسیار مهمی دارد و باید به این نکته و خصلت بسیار مستبدانه این رژیم آگاه بود و بالاخره نکته سوم و بسیار با اهمیت فور مول فوق این است که می گوید، برای تحقق این خواسته باید مقاومت رژیم توسط مردم در هم شکسته شود. یعنی اینکه روشن می کند که رژیم نه طرفدار انتخابات آزاد است و نه به آن تن می دهد. برای این منظور باید مقاومتش در هم شکسته شود. اینجا از بحث بی سرانجام اول مرغ یا اول تخم مرغ نیز احتراز می شود که اول باید رژیم برود تا انتخابات آزاد بشود، یا رژیم با انتخابات آزاد برود. نکته مهم این است که برای برگزاری انتخابات آزاد این رژیم مقاومت می کند و باید مردم بر مقاومت آن فلبه کنند. برای اینکار باید جنبش توده ای را در اشکال متنوع عیش ساز ماندهی کرد. به سرانجام رسیدن این پروسه پایان کار رژیم جمهوری اسلامی خواهد بود. از این نظر به اعتقاد من انتخابات آزاد در برابر شعار برکناری رژیم نیست، تحقق این دو شعار تحقق دو لحظه از یک روند یعنی روند برقراری دموکراسی در ایران هستند و پس و پیش شدن آنها موضوع چندان پر اهمیتی نیست. ■

